

سلام اللہ علیہا

نور فاطمہ زہرا



کتابخانہ دیجیٹال
www.noorfatemah.org

اخلاق

مرحوم سید عبداللہ شبر

مترجم : محمدرضا جباران

مقدمه مترجم

باسمه تعالی و له الحمد

یکی از موضوعاتی که انسان ناخودآگاه به سوی آن کشیده می‌شود بحث از تهذیب نفس و پاکسازی وجود از صفات ناپسند است. مطابقت مباحث اخلاقی با فطرت انسانی باعث می‌شود که انسان از شنیدن آنها لذت برده و بدون هیچ تأملی قهرمانان میدان مبارزه با نفس را بستاند. ولی باید توجه داشت که این سخن به آن معنی نیست که هر کس می‌تواند به آسانی اخلاق ناپسند خویش را ترک کرده به فضایل و سجایای پسندیده روی آورد.

بدیهی است که انسان به همان اندازه که از فکر داشتن خلیقات و صفات پسندیده لذت می‌برد از ترک صفات زشتی که در درون او ریشه زده و آثارشان در کردار و رفتارشان ظاهر گردیده ناخشنود؛ بلکه هراسان است و به همین دلیل است که وارستگان از صفات حیوانی بسیار اندک و بازماندگان در ورطه هواهای نفسانی بی‌شمارند. این دوگانگی به این دلیل است که رهائی از خلق و خویی که انسان به آن عادت کرده بسیار مشکل بوده و جز با تلاش پی‌گیر و مداوم در طول سالیان متمادی امکان‌پذیر نیست.

انسان راحت‌طلب علی‌رغم این که راه سعادت را به خوبی می‌شناسد و چه بسا در آرزوی رسیدن به آن آه حسرت می‌کشد به آسانی حاضر نمی‌شود مشقت و مشکلات این راه را بر خود هموار سازد. و درست به همین دلیل است که کتب اخلاقی علی‌رغم دارا بودن بیشترین خواننده در مقایسه با سایر کتب کمترین اثر را در خوانندگان خود به جا می‌گذارند.

این در حالی است که همان تأثیر اندک بیش از آنکه بر کتاب و شیوه تألیف و روش استدلال آن متکی باشد از نویسنده و روحیات او سرچشمه می‌گیرد. اگر نویسنده یک کتاب اخلاقی خود به اخلاق حمیده و صفات پسندیده آراسته باشد می‌توان امید داشت نوشته او در قلوب آماده و نفوس مستعد تأثیری به جای گذارد و گرنه همان به که از آن قطع امید کرده بیهوده دل به آن خوش نداریم.

اگر به آنچه تاکنون گذشت این نکته را اضافه کنیم که اخلاق به عنوان یکی از علوم کاربردی ارزشی جز به کار بستن در مقام عمل ندارد و آموختن آن بدون استفاده در میدان عمل اگر زیان به بار نیاورد سودی نخواهد بخشید، در می‌یابیم که ملاک اصلی و معیار اساسی در ارزشیابی کتب اخلاقی ارزش اخلاقی و جایگاه معنوی نویسنده است نه نحوه تألیف و شیوه نگارش و امثال آن بنابراین برای شناخت کتابی که پیش‌رو دارید کافی است بدانید که این کتاب اثر اسوه‌ای در اخلاق و اسطوره‌ای در عمل چون مرحوم سید عبدالله شبر است. اثری که این کتاب در خواننده خود باقی می‌گذارد بیش از آن که مرهون خصوصیات کتاب باشد مدیون ویژگی‌های روحی و برجستگی‌های اخلاقی مؤلف است ولی با این حال نمی‌توان خصوصیات خود کتاب را از نظر دور داشت خصوصیتی که این کتاب حائز است در کمتر کتابی به چشم می‌خورد، مرحوم شبر در این نوشته سعی بر آن داشته تا همراه با شیوایی قلم و سلاست کلام بدون آنکه مبحثی را طولانی کند عمده مسائل لازم را در عباراتی خلاصه و دلچسب جمع نماید.

در تطبیق این کتاب با دیگر کتب اخلاقی چنین به دست می‌آید که مرحوم سید در این کتاب بیش از هر چیز تحت تأثیر احیاءالعلوم غزالی بوده است، به طوری که در بسیاری از مباحث عین عبارت احیاءالعلوم را نقل کرده و به طور خلاصه می‌توان گفت نوشته مرحوم شبر خلاصه‌ای اصلاح شده از کتاب غزالی است.

وقتی برای اولین بار این کتاب شریف را مطالعه می‌کردم با خود می‌اندیشیدم که چقدر خوب بود اگر کتابی به این روش به زبان فارسی داشتیم تا آنکه خداوند منان توفیق داد به ترجمه آن همت گمارم، نخست جلد اول آن را در سال ۱۳۶۴ با هزینه شخصی خود به وسیله نشر روح به چاپ رساندم و اکنون ترجمه کامل کتاب را با اصلاحاتی تکمیل نموده و امتیاز چاپ آن را به انتشارات هجرت واگذار نمودم تا در اختیار خوانندگان قرار گیرد.

با خود فکر می‌کردم که اگر قرار باشد چیزی به عنوان مقدمه بر این ترجمه بنویسم بهتر است در چه موضوعی باشد، در این مورد چیزی به نظرم نرسید جز چند تذکر که توجه به آنها برای خواننده خالی از فایده نیست.

۱ - نوع کاری که هر انسان انجام می‌دهد نشانه‌ای است از ذوق و استعداد او ولی بر وجود ملکه در نفس او دلالت ندارد، کودکی که با قلم بر صفحه سفیدی شکلک می‌کشد ذوق نقاشی دارد ولی هنر نقاشی در او نیست، می‌توان گفت استعداد نقاش شدن را دارد ولیکن نمی‌توان گفت نقاش است، همین طور کسی که در اخلاق کار می‌کند به اخلاق علاقه دارد ولی معلوم نیست دارای اخلاق پسندیده باشد.

مغضوب خداست کسی که در این باب سخنی بگوید که خود آراسته به آن نباشد، و این بنده خود را کوچکتر از آن می‌داند که در این وادی راهی پیموده باشد تا چه رسد که داعیه هدایت دیگران در سر بیوراند و لذا بیم آن می‌رود که مصداق آیه شریفه:

یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتاً عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون باشد.

ولی آنچه که امید می‌رود او را از این زمره بیرون برد، اینکه او این سخنان را از خود نگفته است بلکه از کسی نقل می‌کند که خود مزین به زینت اخلاق حسنه بوده، به امید اینکه جوانان فارسی زبان را از این نفس قدسی بهره‌ای باشد.

۲ - نوع ترجمه‌ای که در این جزوه به کار گرفته شده چیزی است بین ترجمه آزاد و ترجمه تحت اللفظی، یعنی هر جا که برای حفظ مطلب یا لطافت و شیوایی آن لازم بود تعبیّرات و الفاظ اصل کتاب حفظ شود دقیقاً همان الفاظ و تعبیّرات را به فارسی نقل کردم و هر جا که برای حفظ مطلب نیازی به حفظ الفاظ نبود یا ترجمه تحت اللفظی سلاست کلام را سلب می‌کرد قلم را از قید الفاظ رها نموده منظور و مقصد کلام را بیان نمودم.

۳ - در تمام کتاب سعی بر آن داشتم که ترتیب و عناوین کتاب را بر مبنای اصل قرار دهم جر بحث صفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که برای جلوگیری از تکرار، آن را ترتیبی دیگر دادم.

- بعضی از عبارات کتاب پس از ترجمه نیاز به توضیح داشت آنچه را ممکن بود در پاورقی توضیح دادم ولی این روش برای توضیح بعضی از عبارات کافی به نظر نرسید لذا توضیح را در خلال متن آورده و آن را به وسیله دو پرانتز از متن متمایز نمودم، البته به جز آیات قرآن که از این قاعده مستثنی هستند.

۵ - هر بار که برای بازنویسی یا تصحیح ترجمه، آن را مرور می‌کردم اشکالات و اشتباهاتی را در آن مشاهده می‌کردم که در دفعات قبل، از دیدم مخفی مانده بود و اکنون که آن را برای آخرین بار کنترل کرده‌ام به صحت کامل آن معتقد نیستم بلکه هر جای آن را برای نقد و اشکال صالح دانسته و امید عفو و اغماض دارم.

والسلام علی من اتبع الهدی

۲ / ۸ / ۷۴ قم المقدسه

محمد رضا جباران

زندگینامه مؤلف

قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل

به طور کلی تاریخ شیعه را می‌توان به دو بخش اساسی تقسیم نمود و نقش علما را در این دو مرحله مهم به تناسب شرایط زمان بررسی کرد.

۱ - زمان حضور ائمه (علیهم السلام) تا آخر غیبت صغری

در طول این مرحله ائمه اطهار همواره به منزله قطب آسیاب، محور حرکت اسلام بوده و آن را از انحراف به چپ و راست حفظ می‌کرده‌اند و وجود آنها چون شمع به جامعه اسلامی نورافشانی می‌کرده و در این میان همیشه به دور شمع وجود ائمه پروانه‌هایی در طواف بوده‌اند که از وجود ائمه کسب فیض کرده و به مثابه پیامبرانی از طرف ائمه تا اقصی نقاط بلاد اسلامی فرستاده می‌شدند و آنچه را که از امام گرفته بودند به مردم می‌رساندند، اینها کسانی بودند که در جو خفقان حکومت‌های اموی و عباسی جان خود را در طبق اخلاص نهاده و با تلاش پی‌گیر ندای هر امامی را در زمان خود به پیروانش می‌رساندند و از طرف دیگر سنت و روش آنان را در ضمن کتاب‌ها و رساله‌هایی که هر سطر آنها حکایت از زحمات و کوششهای طاقت فرسا و ریخته شدن خون بزرگانی از این سلسله دارد، برای ما به یادگار گذاشتند.

۲ - زمان غیبت کبری

غیبت کبری فرا می‌رسد و حضور ائمه در میان امت پایان می‌یابد ولی این سلسله فداکار به فعالیت خود ادامه می‌دهند و با زحمات بی‌وقفه خود اسلام را در مسیر شایسته‌اش حرکت می‌دهند، تا آنجا که اکنون آن را به دست ما سپرده و این مسؤولیت بزرگ را به عهده ما نهاده‌اند.

این گروه فداکار کسانی هستند که می‌توانند پس از معصومین به عنوان بهترین الگو برای جامعه بشریت مطرح باشند، چرا که زندگی هر کدام از آنان سراسر زهد و تقوا و تلاش و کوشش است. و اینک که جامعه ما در بستر تعالی و تکامل در حرکت است، ضروری و مناسب است که تا حد امکان تاریخ زندگی این بزرگان را بررسی کرده روش زندگی را از ایشان بیاموزیم.

به همین جهت اکنون که کتابی از این سلسله بزرگوار برای مطالعه پیش رو داریم، لازم است مختصری از زندگی این عالم بزرگ را بررسی کرده و آن را سرمشق زندگی قرار دهیم.

برای این منظور خلاصه‌ای از دو زندگینامه، که یکی از آنها نوشته محمد صادق سید محمد حسین صدر و دیگری نوشته یکی از شاگردان مرحوم شبر سید محمد ابن مال الله ابن معصوم قطیفی نجفی است اقتباس کردیم.

امید است که روش زندگی این بزرگ مرد که نشان از زندگی ائمه معصومین (علیهم السلام) دارد برنامه زندگی ما باشد.

تولد مؤلف

مرحوم حجه الاسلام سید عبدالله شبیر (قدس سره) در سال ۱۱۸۸ هجری قمری در نجف اشرف متولد شد. پس از تولد او پدر بزرگوارش مرحوم علامه سید محمدرضا شبیر به کاظمین نقل مکان کرد و در همان جا تا هنگام وفات مشغول به تدریس و تألیف بود.

رشد و نمو سید

بدیهی است که تربیت در تهذیب و ترقی کودک اثر بسزائی دارد ولی برای رساندن یک انسان به درجات عالی انسانی، کافی نیست مگر در صورتی که کودک دارای استعدادی فطری - که او را برای ترقی و پیشرفت آماده کند و به او لیاقت رشد و کمال دهد - باشد، و این از آن جهت است که تربیت نه مرد را به وجود می آورد و نه چیز جدیدی در او خلق می کند، به عبارت دیگر می توان گفت که تربیت خالق نیست بلکه آنچه را که وجود دارد رشد می دهد. بنابراین هر کس را به اندازه آنچه دارد می تواند اصلاح کند، مثلاً کسی را که در وجودش ذره ای شجاعت نیست نمی توان به وسیله تربیت شجاع کرد بلکه باید صلاحیت و استعداد هر چیز در وجود انسان باشد تا به وسیله تربیت به مرحله ظهور و بروز برسد.

پس برای کمال یک انسان تربیت به تنهایی کافی نیست بلکه باید همراه با تربیت، از ذکاوت و استعداد ذاتی برخوردار باشد و این دو عنصرند که در کنار هم می توانند انسان را بسازند، مرحوم سید عبدالله شبیر از زمره کسانی است که این دو عنصر را با هم دارا بود، یعنی هم از هوش و ذکاوت سرشار برخوردار بود و هم از توجه اولیاء.

لذا می بینیم که به حق یکی از افتخارات عالم تشیع شد، علمش تکیه گاه و عملش ضرب المثل گردید.

سرمایه علمی سید

در بررسی شخصیت بزرگی چون سید و سرمایه علمی او چاره ای نیست جز این که در مقابل این شخصیت بزرگ سر تعظیم فرو آوریم و در مقابل این معجزات و کرامات که به صورت تألیف تبلور یافته دست قدردانی بلند کنیم.

هنگامی که انسان این همه تألیفات را با عمر کوتاهی چون عمر سید که بیش از پنجاه و چهار بهار را سپری نکرده، می سنجد دچار حیرت می شود و هنگامی حیرتش زیاد می شود که بداند تمام این آثار زاینده بحث و کوشش و فکر نافذ و نظریات صحیح او هستند.

شاگردش چنین نقل می کند: در مجلسی، یکی از علما به سید گفت: من درباره دو چیز از تو توضیح می خواهم، اول اینکه زندگی مادیت از کجا تأمین می شود و دوم اینکه چگونه می توانی به این سرعت کتابهایت را تألیف کنی؟ مرحوم سید در جوابش فرمود: امر معاش که به عهده خداست، و اما درباره سرعت تصنیف باید بگویم که من حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) را در خواب دیدم، ایشان به من فرمود بنویس و جمع آوری کن که قلمت تا روز مرگت خشک نخواهد شد.

معروف‌ترین علمای شیعه در کثرت تألیف، مرحوم علامه مجلسی (ره) است که به حق مایه افتخار عالم تشیع است و به تعبیر یکی از بزرگان بحارالأنوار او یک کتاب نیست بلکه یک کتابخانه است هنگامی که تألیفات این مرد بزرگ را شماره کردند دریافتند که برای نوشتن این کتابها بایستی علامه از روز ولادت تا روز وفات هر روز یک دفتر نوشته باشد.

در بررسی تألیفات سید نیز به دست می‌آید که نوشتجات او کمتر از آثار مرحوم علامه نیست و به همین جهت است که مردم زمانش او را مجلسی دوم لقب دادند.

همان طور که در بحث تألیفات سید خواهیم دید، تنوع تألیفات او نشانگر اطلاعات وسیع و قدرت علمی او در تمام رشته‌ها است.

علاوه بر این سید از حافظه‌ای بی‌نظیر و قوه ضبط قوی برخوردار بود، به طوری که بسیار اتفاق می‌افتاد که به خاطر امتحان، متن روایتی را بدون ذکر سند برای او می‌خواندند، و او سندش را ذکر می‌کرد تا به معصومی که گوینده او بود می‌رسید.

روش تألیف سید

مرحوم سید برای نوشتن مطالب، نیاز به محل خلوت یا اتاق مخصوصی نداشت، بلکه بسیار دیده می‌شد که در مجلس عمویش نشسته و قلم به دست گرفته گاهی می‌نویسد و گاهی با واردین صحبت می‌کند و گاهی در ضمن، مشاجراتی را که به خدمتش می‌آورند با بهترین روش حل می‌کند ولی هیچ گاه کثرت مراجعه کنندگان و سر و صدای شاکیان او را از تألیف و تصنیف باز نمی‌داشت و این نشان می‌دهد که این مرد بزرگ حلاوت علم را چشیده بود و به همین خاطر هر مشکلی را در این راه سهل می‌انگاشت و با آن مبارزه می‌کرد.

تألیفات سید

اگر حواشی و جوابیه‌هایی که از مرحوم شبر به یادگار مانده است را ندیده بگیریم حدود ۷۰ کتاب و رساله در علوم مختلف از وی به یادگار مانده است که بعضی از آنها مشتمل بر ۲۰ جلد و بعضی دیگر مشتمل بر ۸ یا ۶ جلد و اکثر آنها یک یا دو جلدی هستند.

تألیفات مرحوم شبر از دو جهت مورد توجه است:

اول از جهت کمیت و حجم، که اگر قرار باشد نوشته‌های او به سبک جدید چاپ شود به چند صد جلد خواهد رسید.

دوم از جهت تنوع علمی که در این نوشته‌ها مورد بحث قرار گرفته است، علمی که مرحوم شبر در آنها دست به تألیف زده تا بدان پایه متنوع است که می‌توان گفت همه علوم اسلامی را در بر می‌گیرد.

عمل سید

هنگامی که انسان به کثرت تألیفات سید توجه می‌کند چنین به نظر می‌آید که یک انسان آن هم با عمر چنین کوتاه برای نوشتن این همه کتاب بایستی تمام اوقاتش را صرف نوشتن کرده و از هر کاری جز نوشتن منصرف شود و چنان غرق در تألیف و تصنیف شود که حتی به عبادات مستحبی نرسد.

ولی حقیقت این است که توفیق این همه خدمت علمی و مرد علم بودن جدای از مرد عمل بودن نیست کسی می‌تواند اهل علم باشد یا لااقل علمش مفید باشد که اهل عمل باشد، جدا شدن از مردم و خود را برتر از آنها دانستن نیست که انسان را به زینت علم آراسته و به او توفیق خدمت به عالم علم را می‌دهد بلکه رابطه محکم با پروردگار است که توفیق می‌دهد. لذا سید را می‌بینیم که بخش عظیمی از شب را به مناجات می‌پرداخت، هرگاه سید را می‌دیدید در حال جواب دادن به مسأله‌ای یا مشغول دفع مشکلی یا در حال سعی برای رفع نیاز مسلمانی بود و اینهاست که سید شبر تربیت می‌کند و باعث می‌شود که مشمول توفیق الهی شود و علی‌رغم تمام فعالیت‌هایش چنین آثاری به یادگار گذارد.

کرامات سید

طبیعی است که نظام آفرینش تابع یک سلسله قوانین و مقرراتی است که عدم آنها مساوی با نابودی عالم است، اما همیشه این قوانین و مقررات که خیلی هم محکم و پابرجا و تغییر ناپذیر است در دست گروهی از انسان‌ها چون موم نرم بوده و به راحتی عوض می‌شده‌اند که ملاک این تغییرها در قوانین آفرینش، رابطه محکم آن افراد با خدا است.

از معجزات انبیاء گرفته تا کرامات اولیاء، همه این خرق عادات که در تاریخ مشاهده می‌شود هر کدام معلول تصرف یک انسان است در قوانین آفرینش که با اذن خدای متعال صورت می‌گیرد.

در همین رابطه شاگرد سید نقل می‌کند که خشکسالی کشور عراق را فراگرفته بود، والی بغداد سعید پاشا دستور داد مردم سه روز روزه گرفته و برای طلب باران از شهر خارج شوند قبل از اینکه نماز بخوانند، مقداری ابر در آسمان بود ولی بعد از نماز و دعای آنها آن ابرها هم رفتند و آسمان کاملاً آفتابی شد و همگی خجلت زده به خانه‌های خود بازگشتند.

مرحوم سید که آن زمان در کاظمین به سر می‌برد، دستور داد اهل شهر سه روز روزه گرفتند، آنگاه همه با هم به همراهی سید با پای برهنه از شهر خارج شدند، مرحوم سید علی‌رغم این که به علت سنگینی بدن، راه رفتن برایش مشکل بود، با مردم پیاده حرکت کرد تا به مسجد برآید در خارج کاظمین رسید، وارد شدند و نماز طلب باران به جا آوردند، پس از آن دعا کرده گریست، هنوز دعایش تمام نشده بود که هوا ابری شد، رعد و برق شروع شده و چنان بارانی سراسر عراق را گرفت که بسیاری از خانه‌های بغداد را ویران نمود.

اساتید سید

مرحوم سید نزد علامه سید محمدرضا شبر پدر بزرگوارش مدت زیادی را به تحصیل علم گذراند و در همان زمان در خدمت مرحوم سید محسن اعرجی صاحب کتاب المحصول تلمذ می نمود و مرحوم شیخ جعفر نجفی صاحب کشف الغطاء و مرحوم شیخ احمد بن زین الدین احسائی و مرحوم شیخ اسدالله صاحب المقابیس به او اجازه اجتهاد داده بودند.

وفات سید

مرحوم سید در ششمین ساعت شب پنجشنبه ماه رجب سال ۱۲۴۲ هجری قمری در کاظمین به ملأعلی پیوست و هنوز صبح نشده بود که شهر کاظمین به حرکت درآمد، بغداد را به سوی خود خواند، مردم جنازه سید را در میان اندوه و تأسف بی حد بر دستان خود حمل کردند و در حرم امام هفتم و امام نهم در حجره‌ای که مرحوم پدرش مدفون است دفن کردند.

روانش شاد و یادش گرامی باد.

خطبه

سپاس خدایی را که خلقت انسان را نیکو کرد و او را با رنگ و فطرت ایمان آفرید و به او معارف و بیان آموخت و نعمت احسان و تفضلش را بر او ارزانی داشت و او را به کسب فضایل ارشاد کرد و از ارتکاب رذایل برحذر داشت و سعی در نیکو کردن اخلاق را بر او واجب نمود و او را با ترس از عذاب به تهذیب اخلاق تشویق کرد و با رفع مشکلات و تسهیل سختی‌ها و توفیق خویش طی این مسیر را بر او آسان نمود. و درود بر نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که در قرآن حکیم چنین توصیف شده که تو به خلقی بس بزرگ آراسته‌ای و نزدیکانش که خدای تعالی به دوستی آنها تشویق کرده و اهل ذکر که خدا به پرسیدن از آنها دستور داده و اولی الامر که به اطاعتشان امر نموده.

اما بعد: بنده گناهکار سرکش که در دریای گناهان و سرکشی‌ها غرق است و فقیرترین مخلوقات به پروردگار بی نیازش می باشد یعنی عبدالله بن محمدرضا حسینی که خدا خیر دو سرا را روزی آن دو کند چنین می گوید:

فضیلت و شرافت علم اخلاق و ارزش والا و شأن رفیع آن بر صاحبان بینش‌های نکته‌سنگ و مالکان افهام روشن پوشیده نیست ایشان می دانند که قوام دین به اخلاق است و نظام عقلای عالم بر آن مبتنی است و طلبش بر جمیع مسلمین واجب است و بدین وسیله است که پیروی از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و خانواده گرامش میسر می شود. زیرا اخلاق حسنه نجات بخش و خلق نکوهیده سمی است کشنده که باعث دوری از جوار پروردگار و دخول در نظام شیطان لعین می شود، و ضرری که از امراض روحی بر دین وارد می شود، بس بزرگتر از ضرری است که امراض بدن بر جسد وارد می کنند چه این امراض، حیات جسد را به خطر می اندازند ولی امراض روحی حیات ابدی را از انسان می گیرند.

و طب امراض بدن واجب کفایی است در حالی که طب امراض روحی واجب عینی است، اینک این اوراقی اندک است که شامل فوایدی بزرگ است و اهم مسائل این علم شریف را در برگرفته و خلاصه این طب عالی را در مورد امراض قلبی و راه علاج آن و بیان خصلت‌های نجات دهنده و رذائل هلاک کننده را در خود جمع نموده و با جواهر آیات قرآنی و در درر احادیث معصومین و براهین یقینی و دلایل عقلی و شواهد نقلی مرصع شده.

اما این نوشته ما را عیبی بزرگ است.

و آن اینکه: این مطالب را کسی می‌گوید که خود از جمله کسانی است که می‌گویند آنچه را که عمل نمی‌کنند و مردم را به نیکی دعوت می‌کنند و خود را فراموش کرده به خیر اقدام نمی‌نمایند و دیگران را از معاصی و گناهان نهی کرده خود از آنها دست برنمی‌دارند.

و مواظ و نصایح اگر فقط از زبان صادر شود جز به گوش شنونده نرسد و همچنان که آب از محل صاف می‌لغزد از گوشها بیرون رود قبل از آنکه در قلوبشان تأثیر کند اما اگر از کسی صادر شود که خودش متصف به آنها باشد در قلبها نقشی باقی می‌گذارد، چون نقش در سنگ.

اما برای این عیب که در این کتاب است ما را عذری است، عذر ما این است که از آن باب این مطالب را ذکر نمودیم که در تقصیر و قصور خود بینش بیشتر یابیم و به نفس خود غضب کنیم و نزد خود خوار و شکسته شویم و بر باطن عیوب و زشتی اعمال خود اطلاع یابیم لذا به نتیجه‌اش امیدواریم چه اینکه اینها از زبان این شخص گناهکار جانی صادر نشده بلکه صدور آنها از معادن وحی و نزول قرآن و صاحبان علوم و حقائق و تأویل که جبرئیل در خانه‌هایشان فرود آمده و از علماء دین و پایه‌های شریعت سید مرسلین و نواب ائمه طاهرین صادر شده.

و ما این کتاب را بر مقدمه‌ای و ابواب و فصولی مرتب کردیم و از خدا توفیق می‌خواهیم و از او آرزوی کمک داریم و عذر ما نزد مردم بزرگوار مقبول است، همو مرا کافی است و بهترین وکیل است.

مقدمه

سعی مرحوم مؤلف در این مقدمه بر آن است که خلق را تعریف کرده، خوب و بدش را مشخص نماید و چگونگی تهذیب آن را بیان کند و تا حدی که کیفیت کتاب اجازه می‌دهد، روایاتی از معصومین (علیهم السلام) در مدح حسن خلق و ذم بدخلقی نقل نماید، بنابراین:

مقدمه کتاب مشتمل بر سه فصل است:

فصل اول / این فصل بر دو بخش منعقد می‌شود

مدح حسن خلق و نکوهش بدخلقی

الف: گفتار معصومین در مورد اخلاق

در کتاب کافی از امام باقر (علیه السلام) روایت شده: هر مؤمنی خوش‌اخلاق‌تر باشد، از نظر ایمان کامل‌تر است (۱).

از پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم): روز قیامت برتر از حسن اخلاق در میزان عمل هیچ بنده‌ای نهاده نمی‌شود (۲).

از امام صادق (علیه السلام): بعد از انجام واجبات هیچ عملی در نزد خداوند محبوب‌تر از این نیست که مردم از اخلاق انسان در آسایش باشند.

از امام صادق (علیه السلام): پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) فرمود: پاداش انسان خوش‌اخلاق مانند کسی است که دائماً در نماز و روزه باشد (۳).

از پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم): آنچه که بیش از همه چیز امت مرا وارد بهشت می‌کند، پرهیزکاری و حسن خلق است که خانه‌ها را آباد و عمرها را طولانی می‌کند.

از امام صادق (علیه السلام): همچنان که خورشید یخ را ذوب می‌کند حسن خلق گناه را محو می‌کند (۴).

از امام صادق (علیه السلام): خداوند تعالی در مقابل حسن خلق به بنده‌اش مانند کسی که شبانه روز در راه خدا جهاد کرده باشد پاداش می‌دهد.

از امام صادق (علیه السلام): حسن خلق صاحبش را به درجه کسی که دائماً در نماز و روزه باشد می‌رساند.

شخصی درباره حسن خلق از رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) توضیح خواست: حضرت این آیه شریفه را تلاوت فرمود: خذ العفو و أمر بالعرف و اعرض عن الجاهلین (۵).

سپس فرمود حسن خلق آن است که با کسانی که با تو قطع رابطه کرده‌اند رابطه برقرار کنی و به کسانی که تو را محروم کرده‌اند بخشش کنی و کسی را که بر تو ظلم کرده عفو نمایی.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: من مبعوث شده‌ام تا اخلاق نیکو را تکمیل کنم (۶).

مردی بار اول از روبرو نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و عرض کرد یا رسول الله دین چیست؟

حضرت فرمود: حسن خلق.

بار دوم از طرف راست آمده عرض کرد یا رسول الله دین چیست؟

حضرت فرمود: حسن خلق.

بار سوم از طرف چپ آمده عرض کرد یا رسول الله دین چیست؟

حضرت فرمود: حسن خلق.

بار چهارم از پشت سر آمد و عرض کرد یا رسول الله دین چیست؟

حضرت به طرف او برگشت و فرمود: آیا نمی‌فهمی؟ دین این است که غضب نکنی.

از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال شد: بدبختی چیست؟ فرمود: بدخلقی.

از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال شد: کدام یک از اعمال برتر است؟ فرمود: حسن خلق.

از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم): بدخلقی اعمال خوب را محو می‌کند همان طور که سرکه غسل را فاسد می‌کند (۷).

از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم): خداوند عزوجل ابا دارد که توبه بنده بدخلق را بپذیرد (۸).

سؤال شد: چرا این طور است؟

فرمود: بنده بدخلق هنگامی که از گناهی توبه می‌کند در گناهی بزرگتر از آن می‌افتد.

از امام صادق (علیه السلام): بدخلقی ایمان را فاسد می‌کند همچنان که سرکه غسل را.

از امام صادق (علیه السلام): کسی که اخلاقش بد باشد جانش در عذاب است (۹).

یکی از عرفا می‌فرماید: بدخلقی گناهی است که با وجود آن کثرت نیکی‌ها سودی نمی‌بخشد و خوش‌خلقی حسنی است که با جود آن کثرت گناهان ضرری نمی‌رساند.

خداوند تعالی می‌فرماید: لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه (۱۰).

ب: صفات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم):

اشرف مخلوقات خدای تعالی وجود مقدس حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است، وجود مبارکش از نظر حسن خلق در چنان درجه اعلائی قرار گرفته که قرآن کریم درباره اش می فرماید: انک لعلی خلق عظیم (۱۱).

و در جای دیگر او را الگوی تمام مؤمنین به مبدأ و معاد قرار داده می فرماید: لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه لذا برای کسانی که در راه تهذیب نفس و کسب مکارم اخلاق در تلاشند سزاوار است که به این وجود شریف اقتداء کرده و سعی کنند آنچه را که در رفتار و کردار و حرکات و سکنتات آن حضرت وجود داشت در خود مجسم کنند.

یکی از علماء صفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را در موارد ذیل جمع نموده:

۱ - بردبارترین مردم.

۲ - شجاع ترین مردم.

۳ - عادل ترین مردم.

۴ - عفیف ترین مردم.

۵ - هرگز دستش دست زن نامحرمی را لمس نکرد.

۶ - سخی ترین مردم بود، تا حدی که هیچ شبی پول نقدی را در پیش خود نگه نمی داشت و اگر شب می شد و پولی به همراه داشت آن قدر بیرون از خانه می ماند تا آن را به کسی که استحقاقش را دارد بپردازد.

۷ - متواضع ترین مردم بود تا جایی که با دستان مبارکش کفش پینه می زد، لباس وصله می کرد، به خانواده اش کمک می نمود، حتی برای تکه تکه کردن گوشت آنها را یاری می کرد، دعوت هر مؤمنی را چه بنده و چه آزاد می پذیرفت هر هدیه ای را حتی اگر یک جرعه شیر، می پذیرفت و آن را تلافی می کرد.

خوردن برایش مهم نبود، هر غذایی که حاضر بود می خورد، از خوردن حلال پرهیز نمی کرد. هر لباسی که برایش امکان داشت می پوشید، لباسش همیشه بالاتر از قوزک پایش بود، هر وسیله ای که در اختیار داشت سوار می شد گاهی بر شتری سوار می شد و گاهی بر استری سیاه و سفید و گاهی بر الاغی و حتی پشت سر دیگران بر مرکب می نشست، و با فقرا همنشین می شد.

۸ - هرگز صدقه نمی خورد.

۹ - برای خدا غضب می کرد ولی به خاطر خودش غضبناک نمی شد، دیر غضب می کرد و زود راضی می شد و غضب و رضایش در چهره اش مشخص بود.

۱۰ - از مریضها حتی در دورترین نقاط شهر عیادت می کرد.

۱۱ - در تشییع جنازه شرکت می کرد.

۱۲ - در بین دشمنانش بدون نگهبان حرکت می‌کرد.

۱۳ - با وقارترین مردم بود در حالی که هیچ تکبری نداشت (۱۲).

۱۴ - در سخن گفتن بلیغ و فصیح و شیرین‌زبان‌ترین مردم بود بدون اینکه سخنش را طولانی کند سخنان جامع می‌گفت و آنچه را می‌خواست بگوید در جملات کوتاه جمع می‌کرد، بسیار سکوت می‌کرد، بدون حاجت سخن نمی‌گفت، سخن زشت بر زبان نمی‌راند و در حال غضب و رضا جز حق نمی‌گفت.

۱۵ - زیباترین مردم بود.

۱۶ - هیچ امری از امور دنیا برای او مهم نبود.

۱۷ - هیچ گاه سه روز خود را از نان گندم سیر نمی‌کرد، در حالی که نه بخیل بود و نه فقیر بلکه فقط خدا را ترجیح می‌داد، از گرسنگی سنگ به شکم می‌بست، نان جو با سبوس می‌خورد محبوب‌ترین غذا نزد او غذایی بود که دستان بیشتری در آن باشد، با انگشتان سه گانه‌اش غذا می‌خورد و گاهی از انگشت چهارمش کمک می‌گرفت، سیر و پیاز و تره نمی‌خورد، هرگز غذایی را مذمت نمی‌کرد اگر دوست داشت می‌خورد و اگر دوست نداشت نمی‌خورد، کاسه‌اش را پاک می‌کرد سپس می‌فرمود: آخر غذا با برکت‌تر است و انگشتانش را می‌لیسید تا سرخ می‌شد، با مساکین هم غذا می‌شد.

۱۸ - بوهای خوش را دوست می‌داشت و از بوهای بد ناراحت می‌شد.

۱۹ - اهل فضل را احترام می‌کرد و بر اهل شرف نیکی روا می‌داشت.

۲۰ - صله رحم به جا می‌آورد بدون اینکه آنها را بر بهتر از خودشان برتری دهد، هر کس را که بر او وارد می‌شد احترام می‌کرد تا جایی که لباس و زیراندازش را به کسی که بر او وارد می‌شد می‌داد و اگر قبول نمی‌کرد با اصرار به او می‌قبولاند.

۲۱ - به احدی ظلم نمی‌کرد، هرگز خادم یا همسرش را فحش نمی‌داد، اگر کسی از او معذرت می‌خواست عذرش را می‌پذیرفت و در عین قدرت عفو می‌کرد، با او سخنان درشت می‌گفتند و او صبر می‌کرد، بدی را با بدی جبران نمی‌کرد بلکه از بدی‌ها چشم پوشیده و آنها را می‌بخشید.

۲۲ - خنده‌اش بدن فقهه بود و شوخی‌هایش جز حق نبود، در سلام پیشی می‌گرفت، هرگاه با کسی دست می‌داد قبل از او دستش را نمی‌کشید.

۲۳ - هیچ گاه بدون یاد خدا نشست و برخاست نمی‌کرد.

۲۴ - هرگاه می‌نشست معمولاً دستش را دور پاهایش می‌پیچید معمولاً رو به قبله می‌نشست، جای معلومی برای نشستن نداشت، هر کجا خالی بود در آنجا می‌نشست.

۲۵ - پوست بدنش نازک و لطیف بود، ظاهر و باطنی آراسته داشت.

۲۶ - سعه صدرش از همه بیشتر بود.

۲۷ - راستگوترین مردم بود.

۲۸ - در تعهدات باوفاترین آنها بود.

۲۹ - نرمخو و خوش خلق‌ترین مردم بود.

۳۰ - رؤف‌ترین مردم بود.

۳۱ - بهترین و سودمندترین مردم به حال مردم بود.

۳۲ - از نظر اصل و نسب از همه برتر بود.

۳۳ - هر کس برای اولین بار او را می‌دید می‌ترسید چون دارای هیبت بود و هر کس با شناخت با او معاشرت می‌کرد شیفته‌اش می‌شد، هیچ‌گاه مسلمانی از او چیزی تقاضا نکرد مگر اینکه به او عطا کرد.

۳۴ - هیچ‌گاه اصحابش پیش پایش بر نمی‌خاستند چون می‌دانستند این کار را دوست ندارد.

از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام): در روز جنگ بدر پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) از همه ما به دشمن نزدیک‌تر بود و ما همه به او پناهنده می‌شدیم زیرا قویترین و شجاع‌ترین مردم بود.

از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام): هنگامی که جنگ گرم می‌شد به رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله و سلم) پناهنده می‌شدیم در حالی که هیچ‌کس از او به دشمن نزدیک‌تر نبود (۱۳).

روزی مردی با حضرت رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) مواجه شد و از هیبت آن حضرت به خود لرزید، حضرت فرمود: راحت باش من پادشاه نیستم، من پسر همان زن قریشم که نان خشک شده می‌خورد (۱۴).

به صورتی بین اصحابش می‌نشست که انگار یکی از آنهاست و اگر غریبی وارد مجلس می‌شد نمی‌دانست کدام یک از آنها پیامبر است تا اینکه اصحاب از حضرت خواستند که محلی برای نشستن خود معین کند و سکویی از گل ساختند که حضرت روی آن می‌نشست.

هر کس او را صدا می‌زد جوابش را می‌داد و به خاطر مدارای با مردم هرگاه با آنها می‌نشست در هر موضوعی صحبت می‌کردند با ایشان همان موضوع را مورد صحبت قرار می‌داد، مثلاً اگر راجع به آخرت صحبت می‌کردند حضرت هم در همان موضوع صحبت می‌کرد و اگر راجع به خوردنی و نوشیدنی یا امور دنیا صحبت می‌کردند حضرت هم همان گونه با آنها صحبت می‌کرد.

درود خداوند بر او و خانواده گرامی‌اش باد.

فصل دوم: معنی خلق و چگونگی تهذیب آن

ماده خلق (خ ل ق) اگر با خاء مفتوح استعمال شود به معنی صورت ظاهری است و اگر با خاء مضموم استعمال شود به معنی صورت باطنی است مثلاً می گوئیم فلانی خلق و خلقتش نیکو است یعنی ظاهر و باطنی آن راسته و زیبا دارد.

صورت باطنی خلق انسان مانند صورت ظاهریش خلق دارای هیئت و ترکیبی زشت و زیبا است.

بنابراین خلق انسان همان هیئت و قیافه ثابت نفسانی انسان است که به آسانی و بدون تفکر باعث صدور افعال انسان می شود. اگر افعالی که از این هیئت و قیافه ثابت نفسانی صادر می شود شرعاً و عقلاً پسندیده باشند این هیئت را خلق نیکو می گویند و اگر زشت و ناپسند باشند خلق بد نامیده می شود.

البته ممکن است به ندرت افعالی از انسان صادر شود که با افعال معمولی او تفاوت داشته باشد ولی این افعال و حرکات نادر الوقوع اخلاقیات انسان را تشکیل نمی دهند و حاکی صورت باطنی او نیستند مثلاً کسی که گاهی به خاطر مسائل عارضی بخشش می کند تا زمانی که سخاوت در نفس او رسوخ نکند و ثابت نشود سخاوتمند نامیده نمی شود، لذا؛ تعریف خلق گفتیم: قیافه و هیئت ثابت نفسانی.

همچنین ممکن است گاهی کسی با تکلف و زحمت عملی را بر خود تحمیل کند، مثل کسی که با زحمت بخشش می کند، این افعال نیز جزء اخلاقیات انسان نیستند و به همین خاطر گفتیم: بدون تفکر و به آسانی باعث صدور افعال شود.

پس باید توجه داشت که انجام کار و قدرت بر انجام آن و شناخت افعال هیچ کدام در زمره اخلاق یک انسان نیستند، زیرا ممکن است شخصی سخاوتمند باشد ولی به علت فقر یا مانع دیگری که قدرت بر بخشش نداشته باشد و ممکن است شخصی بخیل باشد ولی به خاطر ریاکاری یا مسائل دیگر بذل و بخشش کند.

همچنین قدرت انسان نسبت به انجام کارهای خوب و بد یکسان است و نیز شناخت انسان از کارهای پسندیده و ناپسند به یک اندازه است، پس هیچ کدام از این امور از جمله اخلاق نیستند، بلکه اخلاق یک انسان همان صورت و هیئت نفسانی و باطنی اوست که از رسوخ یک سلسله صفات در نفس ترکیب یافته است.

می دانید که حسن و زیبایی صورت ظاهری، با زیبایی یک قسمت از صورت مثل چشم یا بینی یا قسمت دیگر حاصل نمی شود، بلکه صورت زیبا صورتی است که همه اعضایش زیبا باشد، همین طور صورت باطنی وقتی زیباست که تمام قسمت های آن زیبا باشد.

برای اینکه خلق نیکو را بشناسیم لازم است قبلاً ارکان و اعضاء صورت باطنی انسان را بشناسیم. صورت باطنی هر انسانی چهار رکن دارد که عبارتند از:

۱ - قوه علم.

۲ - قوه غضب.

۳ - قوه شهوت.

۴ - قوه ارتباط عادلانه بین قوای سه گانه مذکور.

هنگامی که این چهار رکن در باطن کسی زیبا شد حسن خلق به دست می آید.

۱ - زیبایی و حسن و صلاح قوه علم این است که به حدی برسد که تمیز بین سخنان راست و دروغ و اعتقادات حق و باطل و افعال پسندیده و ناپسند برایش آسان باشد، نتیجه و ثمره قوه علم در این مرحله حکمت است که به منزله جان اخلاق حسنه می باشد، لذا قرآن می فرماید:

و من یؤت الحکمه فقد أوتی خیراً کثیر (۱۵).

۲ و ۳ - قوه غضب و شهوت، زیبایی این دو قوه این است که در حد اعتدال نگه داشته شوند، یعنی آن قدر از آنها استفاده شود که دین و حکمت اقتضاء دارند (۱۶).

۴ - قوه عاده، قوه عاده عبارت از نگهداشتن قوه غضب و شهوت تحت اوامر و اشارات عقل و شرع است.

در این رابطه عقل موقعیت مشاور ناصحی را داراست که با قدرت و توان خویش دستورات و اشارات خویش را در مورد غضب و شهوت به اجراء می گذارد.

غضب در وجود انسان مانند یک سگ شکاری است که نیازمند تأدیب است تا حرکات و سکناتش با اشاره صاحبش صورت گیرد نه با میل خودش.

و شهوت مانند یک اسب سواری است که در شکارگاه مورد استفاده قرار می گیرد، چنین اسبی ممکن است تربیت شده و ممکن است چموش باشد.

چنانچه این چهار قوه در کسی به حد اعتدال برسد آن شخص خوش خلق است و هر کس بعضی از آنها را به اعتدال برساند نسبت به آنها خوش خلق است، درست مانند کسی که بعضی از قسمتهای صورتش زیبا باشد.

اعتدال و حسن قوه غضب همان حالتی است که شجاعت نامیده می شود، اگر به طرف افراط کشیده شود تهور و درنده خوئی است و اگر به ضعف و نقصان گراید، ترس و سستی نامیده می شود.

حسن و اعتدال قوه شهوت همان حالتی است که عفت نام دارد.

زیاده روی در آن شره و نقصان آن خمودگی نامیده می شود.

افراط در حکمت یعنی استفاده از آن در هدف های باطل، فساد و فتنه و خدعه نامیده می شود و تفریط در آن بله و نادانی نام دارد، و حد وسطش همان حکمت است.

در این سه قوه حد وسط پسندیده است، که انسان را به فضیلت می رساند و دو طرف افراط و تفریط در هر سه مذموم و نکوهیده است.

اما قوه عدل مانند آن سه، افراط و تفریط ندارد بلکه فقط یک ضد دارد و آن ظلم و جور است که در صورت عدم عدل بروز می‌کند بنابراین پایه‌های اخلاق حسنه چهار چیز است.

۱ - حکمت.

۲ - شجاعت.

۳ - عفت.

۴ - عدل.

و به تعبیر دیگر این چهار حالت، زیبایی چهار جزء صورت باطنی انسانند و هیچ کس به جز رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) در این زیبایی‌ها به حد کمال نرسیده (۱۷) و به همین خاطر خداوند متعال در قرآن او را مدح کرده می‌فرماید: انک لعلی خلق عظیم. اما مردم دیگر بعد از ایشان مراتبی دارند که بعضی نزدیک‌تر و بعضی دورتر از کمال هستند و سزاوار است که همه مردم از آن وجود شریف پیروی کنند، زیرا ایشان فرمود: بعثت لاتمم مکارم الاخلاق (۱۸).

بحث قرآنی

خدای تعالی در توصیف مؤمنین یکی از صفات بارز آنان را حسن خلق شمرده و چنین می‌فرماید: انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون (۱۹). ایمان به خدا و رسولش بدون آلودگی به شک، همان مرتبه یقین است که ثمره عقل و آخرین درجه حکمت است.

و جهاد به وسیله مال سخاوت است که به ضبط و کنترل قوه شهوت برمی‌گردد (۲۰).

و جهاد به وسیله جان شجاعت است که به استفاده از قوه غضب در محدوده اقتضای عقل و حد اعتدال برمی‌گردد.

خدای سبحان در قرآن قومی را با این صفت یادآور شده و در مقام مدح آنها می‌فرماید: اشداء علی الکفار رحماء بینهم (۲۱).

این آیه اشاره به این است که شدت غضب و لطف و رحمت هر کدام جای مخصوصی دارند و همان طور که غضب در هر حال ناپسند نمی‌باشد، لطف و رحمت در هر حال کمال نیست.

فصل سوم : آیا خلق و خو قابل تهذیب است؟

گروهی از کسانی که عمر خویش به بطالت گذرانده از رسیدن به اهداف عالی انسانی قاصرند معتقدند که تغییر اخلاق و تهذیب نفس از امور محال و غیرممکن است، این گروه برای ادعای خود دو دلیل ذکر کرده‌اند.

۱ - خلق صورت باطنی انسان است و همان طور که نمی‌توان صورت ظاهری را تغییر داد تغییر صورت باطنی نیز ممکن نیست.

۲ - حسن خلق با ریشه‌کن شدن غضب و شهوت و حب دنیا و امثال آن حاصل می‌شود و ریشه‌کن نمودن این رذائل محال و اشتغال به آن جز تضییع عمر ثمری ندارد.

زیرا مطلوب این است که انسان از حظوظ و بهره‌های زودگذر دنیا قطع توجه کند و این امری محال است.

جواب

این اشکال را می‌توان به دو گونه جواب داد:

الف: دو جواب کلی ذکر می‌کنیم که هر کدام از آنها برای رد دو دلیل آنها و اثبات اصل مدعی کافی است.

اول: باید به این گروهی که هیچ چیز را نمی‌فهمند گفت اگر اخلاق انسان تغییرناپذیر باشد، تمام سفارشات و موعظه‌های شرعی در این باره بیهوده است و نباید شارع مقدس تا این حد ما را به تهذیب اخلاق تشویق و ترغیب نموده باشد.

دوم: چگونه می‌توان تهذیب اخلاق و تغییر خود را در مورد انسان انکار کرد، در حالی که به وضوح می‌بینیم اخلاق حیوانات به آسانی تغییر می‌کند، برای نمونه ما می‌بینیم که شکار وحشی با تربیت و مرور زمان اهلی می‌شود و سگ شکاری در اثر تربیت حرص خوردن شکار را از دست می‌دهد و اسب چموش مطیع و رام می‌شود، آیا اینها تغییر اخلاق نیستند و آیا استعداد انسان برای ترقی و تکامل از حیوانات کمتر است؟

ب - اینکه به هر کدام از دو دلیل یک جواب جداگانه بدهیم.

۱ - جواب دلیل اول: به طور کلی موجودات جهان بر دو گونه‌اند اول آنهایی که به صورت متکامل خلق شده‌اند و انسان همان طور که در آفرینش آنها دخالتی نداشته در تغییر و تبدیل آنها دخالتی ندارد (۲۲) مثل آسمان و ستارگان و اعضاء بدن انسان و غیره.

دوم آنهایی که وجود ناقصی یافته و در کنار همین وجود ناقص استعداد کمال را دارا می‌باشند و انسان می‌تواند با کوشش آنها را کامل کند مثل دانه، مثلاً هسته خرما و دانه سیب با سعی انسان تبدیل به درخت خرما و درخت سیب می‌شوند.

و خلق و خوی انسان از همین قسم موجودات است که اگر کسی به اصلاح آن همت گمارد اصلاح‌پذیر و قابل کمال است.

۲ - جواب دلیل دوم: انسان مکلف به ریشه‌کن ساختن غضب و شهوت نیست، زیرا اگر قوه شهوت خوردن یا شهوت جنسی نباشد انسان از بین رفته نسلش منقطع می‌شود، اگر قوه غضب از بین برود انسان هیچ گونه ضرری را از خود دفع نمی‌کند و در نتیجه هلاک می‌شود آنچه از بشر خواسته شده این است که این قوا را در حد اعتدال نگه دارد و آنها را در محدوده عقل و شرع اعمال کند، به دلیل اینکه حتی پیامبران خدا که پیشگامان جهاد با نفس هستند از غضب و شهوت خالی نبوده‌اند.

در قرآن مجید خداوند تعالی درباره گروهی که می‌خواهد آنها را ستایش کند می‌فرماید: و الکاظمین الغیظ یعنی یکی از صفات آنان این است که غیظ و غضب خود را کنترل می‌کنند، در حالی که اگر ریشه‌کن کردن غرائز مطلوب بود باید می‌فرمود: و الفاقدين الغیظ = یعنی آنهایی که اصلاً غضب ندارند (۲۳) و تعدیل این غرائز امری است ممکن، چنان که می‌بینیم گروهی موفق شده‌اند تا به قله رفیع تهذیب نفس نائل آیند.

طریق وصول

راه به دست آوردن اخلاق حسنه و گام زدن در وادی تهذیب این است که انسان خود را وادار به انجام کارهایی کند که ثمره و نتیجه حسن اخلاق است مثلاً شخص بخیل خود را وادار به بذل و بخشش کند، و متکبر رخت تواضع پوشد و آن قدر این کار را ادامه دهد تا به صورت خلق و خوی درآید و خلق اولی خود را از دست بدهد و از انجام این کارها لذت برد، چنان که پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) می‌فرمود: جعلت قره عینی فی الصلاه (۲۴).

این اعمال به مرور زمان و طولانی شدن عمر رو به ازدیاد نهاده تا اینکه در نفس انسان ثابت شوند و این همان چیزی است که پیامبران الهی به خاطرش از خدا عمر طولانی می‌خواستند (۲۵).

گاهی هم اتفاق می‌افتد که حسن خلق با عنایت الهی به صورت یک کمال فطری در نهاد انسان وجود پیدا می‌کند و آن به این صورت است که کودکی با عقل کامل و خلق نیکو متولد و قوه غضب و شهوتش را در کنترل داشته باشد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: خلق نیکو هدیه‌ای است که خداوند تعالی به مخلوقاتش عطا می‌کند.

به عبارت دیگر می‌توان گفت: خلق و خوی نیکو در بعضی به صورت طبیعت و سرشت و در بعضی دیگر به صورت قصد و نیت تعبیه شده.

راوی می‌پرسد کدام یک از این دو برتر است؟ حضرت می‌فرماید: کسی که خلق نیکو به صورت طبیعت در او باشد، آفرینش این گونه است برای حرکت در مسیر دیگر یا روشی غیر از آن قدرت ندارد ولی کسی که خلق نیکو به صورت قصد و نیت در او باشد، برای انجام عبادات و اطاعت خدا باید صبر بسیار داشته باشد، بنابراین، این قسم افضل و برتر است.

رکن اول: اسرار عبادت

باب اول: طهارت

فصل اول : نیت

از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم): ارزش اعمال فقط با نیت آنهاست (۲۶).

از امام صادق (علیه السلام): نیت مؤمن برتر از عمل اوست (۲۷).

معلوم است که نیت پایه عبادت است و فرق عبادت با عادت در نیت است به طور کلی نیت به چهار معنی به کار می‌رود.

۱ - معنایی که در ذهن اکثر مردم است که می‌پندارند نیت کلماتی است که هنگام شروع در کاری به زبان آورده می‌شود مثل اینکه کسی که می‌خواهد وضو بگیرد بگوید: وضو می‌گیرم برای رفع حدث قره الی الله.

مردم به این کلمات نیت می‌گویند حتی اگر معانی این الفاظ از قلب گوینده خطور نکرده باشد و خودش هم نفهمد چه می‌گوید.

نیت به این معنی به اجماع علماء لغو و بیهوده است.

۲ - نیت یعنی گذراندن مطلب در ذهن به این معنی که همان طور که الفاظ را به زبان می‌آورد، معنی آنها را از ذهن عبور داده در مورد آنها تعقل کند. این معنی با معنی اول بسیار مشابه و نزدیک است زیرا ثمره نیت همان اخلاص و رهایی از ریا است اما اگر انگیزه کسی در انجام عملی ریا باشد تصور این معانی و گذراندن آنها از قلب و خاطر سودی به صاحبش نمی‌بخشد.

۳ - نیت یعنی قصدی که تقارن با انجام عمل داشته باشد به این معنی که هنگام شروع در عمل قصد انجام آن را داشته باشد تا کارش از روی سهو و غفلت صورت نگیرد ضعف این معنی به مراتب از معانی گذشته روشن تر است.

زیرا هیچ شخص عاقلی نیست که در حالت عادی (۲۸) کاری انجام دهد و در هنگام شروع قصد انجام آن را نداشته باشد و لذا یکی از محققین فرموده: اگر خداوند ما را مکلف به انجام کارهای بدون نیت می‌کرد تکلیفی فوق طاقت بود.

۴ - نیت یعنی انگیزه و باعث انجام کار، و این همان چیزی است که ما مأمور به آن هستیم، اگر انگیزه انسان در انجام کارها همان چیزی باشد که از او خواسته شده نیتش درست و عملش مقبول است اگر چه این معانی و الفاظ هم از خاطرش خطور نکند، و اگر انگیزه‌اش باطل و غیر الهی باشد (مثل ریا و امثال آن) عملش باطل است اگر چه قرب خدا هم در ذهنش خطور کند و معانی این الفاظ را از قلب بگذراند.

نیت به این معنی از اختیار انسان خارج است. زیرا همان طور که گفتیم نیت برانگیخته شدن و توجه نفس به طرف کاری است که با آن سازگار است و نفس انسان پی برده که هدف دنیوی یا اخرویش به انجام آن عمل تأمین می‌شود.

تا زمانی که انسان معتقد نباشد که رسیدنش به هدف بستگی به انجام عملی دارد متوجه انجام آن نمی‌شود و این اعتقاد در همه حالات برای انسان فراهم نیست بلکه برای به دست آوردنش باید ریاضت کشید و کوشش نمود.

ولی باید توجه داشت که فقط با وجود اعتقاد تنها، انسان تصمیم به انجام عملی نمی‌گیرد، بلکه انجام هر عمل دو شرط دارد که اعتقاد یکی از آن دو است و شرط دوم برای توجه قلبی به یک عمل بعد از اعتقاد این است که مسأله مهم‌تر و قوی‌تری نظر او را جلب نکرده باشد، و این دو شرط همیشه و در همه حالات فراهم نیستند (۲۹).

بنابراین برای فراهم شدن نیت همان طور که یک سلسله انگیزه‌ها هست موانعی نیز وجود دارد این انگیزه‌ها و موانع سببهای بسیاری دارند که با وجود آن سببها به وجود می‌آیند. خود این سببها نسبت به اشخاص و احوال و اعمال مختلف، متفاوتند. مثلاً هنگامی که شهوت جنسی بر انسان غلبه می‌کند و در تولید نسل و ایجاد فرزند هدف درستی ندارد، نمی‌تواند به نیت دارا شدن فرزند ازدواج کند بلکه جز نیت ارضاء شهوت هیچ نیتی نمی‌تواند داشته باشد. چون نیت جواب مثبت به دعوت انگیزه است. و او برای این کار انگیزه‌ای جز شهوت ندارد، پس چگونه می‌تواند نیت خود را متوجه ایجاد فرزند کند.

البته برای ایجاد این نیت هم راههایی وجود دارد، مثل این که ایمانش را به دین مقدس اسلام قوی کند و به عظمت ثواب سعی در تکثیر امت خاتم الانبیاء ایمان و اعتقاد پیدا کند و عوامل فرار از فرزند مثل تصور زحمت و رنج و مشقت تأمین را از خود دور کند. اگر کسی موفق به این امور شد ممکن است که رغبت به تحصیل فرزند از قلبش منبعث شود و تحرکی در او برای عقد و ازدواج ایجاد کند، آنگاه نیت تحصیل فرزند داشته باشد، ولی اگر این گونه نباشد هر آنچه به عنوان ایجاد فرزند از قلبش بگذرد وسوسه و هذیانی بیش نیست، و لذا گروهی عبادت را بدون حضور نیت منع کرده‌اند و عذرشان در این مسأله این است که روح اعمال نیت آنها است و عمل بدون نیت صادقانه، ریا و تکلف است که نه تنها سبب نزدیکی به خدا نمی‌شود بلکه غضب خدا را برمی‌انگیزد (۳۰).

در روایت است که یکی از دوستان امام صادق (علیه السلام) نزد حضرت آمده سلام کرد و در خدمت ایشان نشست وقتی که حضرت برخاست او هم برخاست هنگامی که حضرت به درب منزلش رسید دوستش را رها کرده و بدون اینکه به او تعارف کند داخل منزل شد پسرش اسماعیل که همراهش بود عرض کرد: ای پدر چرا به او تعارف نکردی؟ حضرت فرمود: آمادگی پذیرایی از او را نداشتم. اسماعیل عرض کرد او هم با یک تعارف به خانه نمی‌آمد.

فرمود: پسر! دوست ندارم خدا مرا عراض بنویسد (۳۱).

فصل دوم : اخلاص

اخلاص: یعنی خالص کردن نیت از شائبه‌ها، این همان چیزی است که در همه شؤون زندگی از ما خواسته شده و وجود آن باعث رسیدن به رستگاری ابدی و نبودنش موجب خسران خواهد بود.

لذا در مواضع بسیاری از قرآن با اشاره به مسأله اخلاص بندگان را به آن تشویق نموده است.

۱ - و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين (۳۲).

۲ - الا لله الدين الخالص (۳۳).

۳ - الا الذين تابوا و اصلحوا و اعتصموا بالله و اخلصوا دينهم لله (۳۴).

در کتاب کافی از حضرت امام رضا (علیه السلام) روایت شده که فرمود: امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود:

خوشا به حال کسی که عبادت و دعایش را برای خدا خالص کند و قلبش به آنچه چشمانش می‌بیند مشغول نباشد و با آنچه گوشه‌ایش می‌شنود ذکر خدا را فراموش نکند و به خاطر آنچه به دیگران داده شده حسد به دل راه ندهد.

حضرت صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه شریفه لیلوکم ایکم احسن عمل (۳۵). فرمود آنکه بیشتر عمل می‌کند مورد نظر نیست فقط با نیت صادقانه و ترس از خداست که می‌توان به هدف رسید.

سپس فرمود باقی بودن بر عمل برای خالص کردن آن، از خود عمل مهم‌تر است و عمل خالص عملی است که به خاطر آن از کسی جز خدای عزوجل انتظار مدح و ثنا نداشته باشی و نیت از عمل برتر است، آگاه باشید عمل همان نیت است (۳۶).

سپس آیه شریفه: قل کل يعمل علی شاکلته (۳۷) را تلاوت فرمود.

از امام باقر (علیه السلام): هیچ بنده‌ای نیست که چهل روز ایمانش به خدا را خالص کند (یا فرمود هیچ بنده‌ای نیست که چهل روز به خوبی خدا را یاد کند (۳۸)) مگر اینکه خدا او را نسبت به دنیا بی‌رغبت می‌کند و او را بینایی می‌دهد که درد و درمان را بشناسد و حکمت را در قلبش استوار می‌کند و زبانش را به آن حکمت گویا می‌کند.

مراتب اخلاص

اخلاص دارای مراتب و درجات متفاوتی است.

۱ - مرتبه شاکرین: شاکرین کسانی هستند که خدا را می‌پرستند و عبادت می‌کنند تا شکر نعمت‌های نامتناهیش را ادا کرده باشند. همان نعمتهایی که خدای متعال درباره آنها می‌فرماید: و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها (۳۹).

و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می‌فرماید: گروهی با شوق ثواب و پاداش خدا را می‌پرستند، این گونه عبادت، عبادت تجار است و گروهی خدا را از خوف عقاب می‌پرستند، این عبادت، عبادت بندگان است و گروهی خدا را برای اداء شکر می‌پرستند این عبادت، عبادت آزادگان است.

۲ - مرتبه مقربین: مقربین گروهی هستند که برای نزدیکی به خدا، خدا را می‌پرستند.

قرب خدا

منظور از نزدیکی به خدا ممکن است نزدیکی به حسب مرتبه و کمال باشد به این معنی که چون واجب‌الوجود از جمیع جهات کامل و ممکن‌الوجود از جمیع جهات ناقص است. هنگامی که بنده‌ای در رفع نقائص خود سعی کند از نظر معنوی به خدا نزدیک می‌شود هم چنانکه در حدیث آمده است: تخلقوا باخلاق الله (۴۰) و ممکن است منظور نزدیکی از نظر محبت و ارتباط باشد، مثل اینکه اگر شخصی در شرق عالم باشد و دیگری در غرب عالم، ولی نسبت به هم محبت و ارتباط داشته و هیچ گاه از یاد هم غافل نبوده و در نشر کمالات و مدائح اخلاقی هم کوشا باشند گفته می‌شود: بین آنها کمال نزدیکی برقرار است و اگر دو نفر نزدیک هم باشند ولی عکس رابطه مذکور را داشته باشند گفته می‌شود: بین آنها کمال بعد وجود دارد. منظور از این قرب و بعد، قرب و بعد معنوی است.

۳ - مرتبه حیاییشان: آنها گروهی هستند که انگیزه آنان در طاعات و عبادات حیاء از خداست چون می‌دانند که خدای تعالی بر اندرون وجود آنان آگاه است و به آنچه از اذهان آنها خطوط می‌کند عالم است و به ریزه‌کاری‌های وجود آنان احاطه دارد به همین خاطر از اینکه در مقابل خدا سرکشی و عصیان کنند حیاء دارند و به انجام عبادات و اطاعت از خدا مبادرت می‌کنند هم چنانکه در حدیث آمده: اعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک (۴۱).

و جناب لقمان به پسرش چنین سفارش می‌کند: ای پسرم هنگامی که اراده گناه کردی به جایی برو که خدا تو را نبیند.

۴ - مرتبه متلذذین: آنها کسانی هستند که بیش از لذت اهل دنیا از نعمت‌های دنیایی از عبادت پروردگارشان احساس لذت می‌کنند.

در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: ای بندگان صدیق من! در دنیا از عبادت من بهره‌مند شوید که به زودی در آخرت از آن بهره خواهید برد.

از امام صادق (علیه السلام): بهترین مردم کسی است که نسبت به عبادت عشق بورزد و با آن معانقه کند و قلباً دوستش داشته باشد، با بدنش آن را انجام دهد و خود را برای آن از هر فکری خالی کند چنین شخصی باکی ندارد که در چه وضعی زندگی کند در سختی باشد یا در ناراحتی.

از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم): نور چشم من در نماز قرار داده شده.

۵ - مرتبه محبین: محبین کسانی هستند که از عبادت و اطاعت خدا به بالاترین درجات دوستی او رسیده‌اند، چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: یحبهم و یحبونه (۴۲).

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرماید: ای معبود من! گیرم که بر عذابت صبر کنم ولی چگونه بر فراق تو صبر توانم کرد (۴۳).

امام حسین (علیه السلام) در دعای عرفه می‌فرماید: تو همان کسی هستی که غیر خود را از قلوب دوستان رانده‌ای تا آنجا که جز تو کسی را دوست ندارند و به کسی جز تو پناهنده نمی‌شوند.

همچنین می‌فرماید: ای کسی که شیرینی دوستیت را به دوستان چشانده‌ای تا اینکه برخاسته و در مقابل تو تملق می‌گویند!

و امام سجاد (علیه السلام) در مناجات انجیلیه می‌فرماید: قسم به عزت چنان دوست دارم که شیرینی دوستیت در قلبم جا گرفته و جانم به این مزدگانی خو گرفته است.

و در مناجات دیگری می‌فرماید: معبود من مرا از کسانی قرار ده که نهال عشق تو در باغ سینه‌هایشان ریشه دوانده و محبت تو قلوبشان را تسخیر کرده.

و در حدیث قدسی وارد است: ای موسی! کسی که گمان می‌کند مرا دوست می‌دارد و شب هنگام تا صبح می‌خواهد در این دوستی صادق نیست، آیا هر دوستی خلوت دوستش را خواستار نیست؟

۶ - مرتبه عارفین: و آنها کسانی هستند که انگیزه عبادتشان این است که پروردگار کمال مطلق است و شایسته پرستش.

چنانکه علی (علیه السلام) می‌فرماید: معبود من! تو را از ترس آتش و به طمع بهشت عبادت نمی‌کنم، بلکه تو را شایسته عبادت تشخیص دادم.

۷ - مرتبه کسانی که برای دست یافتن به پاداش یا نجات از عقاب عبادت می‌کنند (۴۴).

درباره این نوع عبادت آراء علماء، مختلف است بعضی از علماء شیعه از قبیل سید بن طاووس و فاضل مقداد و ابن ابی جمهور احسائی و شهید اول (قدس سره) (۴۵) در کتاب دروس و قواعد قائل به بطلان آن شده‌اند.

دلیل ایشان این است که اهدافی از این قبیل با اخلاص به معنی عبادت برای جلب رضایت و توجه پروردگار کاملاً مخالف است کسی که چنین قصدی دارد برای جلب منفعت و دفع ضرر عبادت می‌کند نه برای رضایت خدا، ولی قول به صحت به صواب نزدیکتر است.

برای صحت این مرتبه عبادت چند دلیل وجود دارد:

دلیل اول

آیات و روایات بسیاری هست که مضمون آنها عبادت برای پاداش و نجات از عذاب را تأیید می‌کند.

۱ - لمثل هذا فليعمل العاملون (۴۶).

۲ - و ادعوه خوفاً و طمع (۴۷).

۳ - يدعوننا رغباً و رهب (۴۸).

۴ - يا ايها الذين آمنوا اركعوا و اسجدوا و اعبدوا ربكم و افعلوا الخير لعلكم تفلحون (۴۹) یعنی به امید فلاح رکوع و سجود کنید، و فلاح همان رسیدن به پاداش است.

۵ - رجال لا تلهيهم تجاره و لا بيع عن ذكر الله و اقام الصلوه و ايتاء الزكوه يخافون يوماً تتقلب فيه القلوب و الابصار ليجزيهم احسن ما عملو (۵۰).

در این آیات به صراحت و وضوح خدای تعالی در مقابل اعمال خیر و عباداتی که از ترس عذاب یا به امید پاداش انجام شود وعده پاداش می‌دهد.

مخصوصاً در آیه دوم و سوم که خوف و طمع و بیم و امید را در کنار هم قرار داده.

روایات

در روایات بسیاری آمده که هر کس بشنود که در مقابل عملی از طرف خدا پاداشی مقرر شده و آن کار را به امید رسیدن به آن پاداش انجام دهد، خدای تبارک و تعالی آن پاداش را به او می‌دهد، اگر چه آن پاداش مقرر هم نشده باشد.

از امام صادق (علیه السلام): بندگان بر سه دسته‌اند.

اول: گروهی که خدا را از ترس عبادت می‌کنند، این عبادت بردگان است.

دوم: گروهی که در طلب پاداش خدا را عبادت می‌کنند، این عبادت کارگران است.

سوم: گروهی که خدا را از روی محبت می‌پرستند، این عبادت آزادگان و برترین نوع عبادت است.

معلوم است که لازمه افضلیت این گونه پرستش فضیلت دو نوع دیگر است (۵۱).

و مثل این روایات در مورد اعمالی که برای رفع حوائج از قبیل دارا شدن فرزند یا مال یا شفا از مرض یا طلب خیر و امثال آن انجام می‌شوند بسیار است. بنابراین، اولاً اگر این گونه نيات مبطل و مفسد عبادات باشند، این تشویق و ترغیب‌ها و وعده و وعیدها بیهوده بلکه مغایر با مقصود شارع می‌باشند.

ثانیاً: شارع مقدس به این گونه عبادت دستور داده و هر کس این گونه عبادت کند طالب رضایت خدا است.

دلیل دوم

اصلاً چگونگی برای بنده ضعیفی که نفع و ضرر و موت و حیات و نشورش در اختیار دیگری است، ممکن است که از جلب نفع از طرف مولا به سوی خود و دفع ضرر از خود بی‌نیاز باشد.

دلیل سوم

مكلف کردن عموم مردم به این مراتب بلند و درجات عالی شبیه تکلیف به محال است، زیرا اکثر مردم توان این را ندارند که با این نیات عالی عبادت کنند، چه، این مراتب مخصوص معصومین (علیهم السلام) و کسانی است که مرتبه‌ای نزدیک به آنها داشته باشند از قبیل جناب سلمان، ابوذر و مقداد، و تنها کسانی می‌توانند رسیدن به این مراتب را ادعا کنند که این اطمینان را از نفس خود داشته باشند که حتی اگر یقین داشته باشند که خدای تعالی به خاطر عبادات و طاعات آنها را به جهنم می‌برد و در مقابل معاصی و گناهان به بهشت، باز هم اطاعت کنند و راه معصیت نروند.

اما عموم مردم کجا و این درجه عالی.

البته اگر نیت به معنی اول یا دوم را که ذکر شده بپذیریم ممکن است بگوئیم همه مردم باید با نیات عالی عبادت کنند (۵۲) ولی قبل از این گفتیم که این دو معنی برای نیت اشتباه است. زیرا هنگامی که باعث و انگیزه‌ای برای قرب الهی نباشد نمی‌توان با گذراندن از خاطر یا تلفظ به زبان آن را ایجاد کرد. برای اینکه به خوبی به این مطلب مطمئن شوی خودت را بنگر آن گاه که برای اظهار برتری و فضیلت یا کسب شهرت و آوازه، حب تدریس بر تو غلبه می‌کند یا برای جلب توجه دیگران شوق عبادت در تو برانگیخته می‌شود و به هنگام شروع به درس یا عبادت به خودت تلقین می‌کنی که این درس یا عبادت برای نزدیکی به خدا است در این هنگام تو به طور کلی از اخلاص دوری و این تلقین از وسوسه‌هایی است که شیطان در سینه‌ها می‌کند و هیچ سودی به حالت نخواهد داشت و تو را از استحقاق آتش نجات نخواهد داد.

تو در این حال مانند آدم سیری هستی که در حال سیری برای اینکه اشتها پیدا کند از ذهن خود می‌گذراند که من فلان غذا را اشتها دارم. خلاصه اینکه راه رسیدن به اخلاص شکستن لذائد نفسانی و قطع طمع از دنیا و آمادگی برای آخرت است تا جائی که این آمادگی قلب را احاطه کند و انسان همی جز مسأله قیامت نداشته باشد چه بسا اعمالی که انسان برای انجام آنها رنج فراوان می‌کشد و خیال می‌کند که آن را با خلوص کامل برای رضای خدا انجام داده است، در حالی که فریب خورده و در واقع این طور نبوده به دلیل این که چگونگی ورود آفت به اعمال را نمی‌داند.

برای اینکه درست به این مطلب توجه پیدا کنید داستان زیر را بخوانید.

از عزیزی نقل شده که فرمود: قضای سی سال نماز را به جا آوردم در حالی که تمام آنها را در وقت خودشان و در مسجد و در صف اول نماز جماعت خوانده بودم. علت قضای نمازها این بود که یک روز عذری برای من پیش آمد و کمی دیرتر از معمول به مسجد رسیدم وقتی وارد شدم که صف اول جماعت تکمیل شده بود و من مجبور شدم در صف دوم نماز بخوانم، ولی در همان هنگام از اینکه مردم مرا

در صف دوم می‌دیدند احساس خجلت و شرمندگی کردم از اینجا فهمیدم که توجه مردم به من در صف اول نماز جماعت مرا خوشحال می‌کرده و به طوری که خودم نمی‌دانستم باعث آرامش قلبم می‌شده.

از امثال این داستان به دست می‌آید که خلوص در عمل به قدری آفت دارد که گاهی آفت‌ها ناشناخته می‌مانند و تا مدت زیادی دست دیگری در اعمال انسان نقش پیدا می‌کند در حالی که انسان اصلاً متوجه نمی‌شود.

مسأله عدم خلوص به قدری دقیق و پیچیده است که تعداد بسیار اندکی از اعمال از آن در امان هستند و بسیار معدودند کسانی که به آن توجه داشته باشند، کسانی که در دنیا از خلوص عمل غافلند و اعمال خود را به دقت واری نمی‌کنند، در هنگامه قیامت تمام اعمال خود را که فکر می‌کردند عمل نیک بوده می‌بینند در حالی که چهره کریهی دارند و در واقع گناهای بوده‌اند که از آنها صادر می‌شده، و خود ندانسته‌اند و آنچه که خیالش را هم نمی‌کردند، از جانب خدا برای آنها بروز می‌کند، و آنگاه است که به گناهان خود پی می‌برند.

قرآن مجید در این باره می‌فرماید: الذین ضل سعیم فی الحیاه الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنع (۵۳).

افمن زین له سوء عمله فرآه حسن (۵۴).

فصل سوم : خلاصه‌ای درباره طهارت و نظافت

از آنچه که دین اسلام یک برنامه کامل برای زندگی بشر بوده و تمام جنبه‌های حیات مادی و معنوی او را در نظر دارد و از جهتی بهداشت یکی از ابعاد مهم زندگی بشر است، اسلام عزیز نسبت به مسأله بهداشت عنایت شایانی دارد.

قرآن مجید در این باره می‌فرماید: رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین (۵۵).

از پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم): طهارت نیمی از ایمان است (۵۶).

از پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم): طهارت کلید نماز است (۵۷).

از پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم): دین بر پایه نظافت بنا شده است (۵۸).

از پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم): چه بد بنده‌ای است بنده کثیف (۵۹).

یکی از عرفا فرموده: لازم است که صاحبان بصیرت هوشیار بوده از این ظواهر بفهمند اصل ایمان آبادی و عمران قلب و اندرون است و بدانند که منظور رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله و سلم) از جمله طهارت نصف ایمان است این است که اصلاح ظاهر با نظافت و طهارت آن به وسیله ریختن آب نصف ایمان است و نصف دیگر آن اصلاح باطن به وسیله اعمال صالح و اخلاق پسندیده است.

مراتب طهارت

طهارت چهار مرتبه دارد:

۱ - پاک نمودن و نظافت ظاهر از چرک و نجاسات و کثافات.

۲ - پاک نمودن اعضاء و جوارح بدن از جرائم و گناهان.

۳ - تطهیر قلب از رذایل اخلاقی.

۴ - تطهیر اندرون از غیر خدا یعنی عدم توجه به مخلوق در تمام شؤون زندگی.

البته این مرتبه آخر مخصوص انبیاء و صدیقین است.

و باید توجه داشت که در هر مرتبه‌ای طهارت نیمی از عملی است که با آن طهارت انجام می‌شود. این مراتب که برای طهارت ذکر شد در واقع مراتب و درجات ایمان هستند و هر مرتبه‌ای در حدی مخصوص به خود قرار دارد و هیچ بنده‌ای به طبقه بالا نمی‌رسد مگر طبقات پایین‌تر از آن را طی کرده باشد.

بنابراین هیچ کسی به طهارت اندرون از غیر خدا و اصلاح آن به وسیله شناخت و کشف جلال و عظمت او نمی‌رسد مگر خود را از اخلاق ناپسند خالی کرده و با اخلاق پسندیده اصلاح نماید و هیچ کسی به این مرتبه نمی‌رسد مگر از طهارت جوارح و اعضاء از گناهان و اصلاح آنان با اطاعت و عبادات فارغ شده باشد.

فصل چهارم: اسرار ازاله نجاست و قضاء حاجت

مرحوم شهید ثانی (۶۰) می‌فرماید: لازم است انسان از ازاله و برطرف کردن نجاسات، تطهیر قلب از نجاسات و زشتی‌های اخلاقی را یادآور شود.

هنگامی که انسان می‌بیند مأمور شده ظاهر پوست و لباسش را که با ذات و اصل وجودش رابطه‌ای ندارد، پاک نگهدارد نباید از تطهیر اصل وجود و اندرون و قلبش غافل شود، پس سزاوار است که با توجه و پشیمانی از گناهان در جبران گذشته کوشا باشد و تصمیم بگیرد که در آینده هم دنبال گناه نرود تا بدین وسیله باطنش را که مورد توجه معبود است تطهیر کند.

و هنگامی که برای تخلی و قضاء حاجت می‌رود به یاد نقص و نیاز خود بوده و توجه داشته باشد که چه نجاستی در درونش نهفته در حالی که ظاهرش را در مقابل مردم تزئین می‌کند ولی خدای تعالی اندرونش را می‌بیند و بر خباثت‌ها و پستی‌های درونیش آگاه است. پس باید در رفع نجاسات درونی و اخلاق فاسدی که در اعماق وجودش جا گرفته اقدام کند تا نفسش استراحت کند، و قلبش آرامش یابد و جاننش از سنگینی آنها راحت، و صلاحیت وقوف بر بساط خدمت، و آمادگی مناجات در او فراهم شود.

از امام صادق (علیه السلام): مستراح را از آن جهت مستراح گفته‌اند که در آنجا نفوس انسان‌ها با دفع کثافات و نجاسات راحت می‌شوند.

شخص مؤمن در هنگام تخلی توجه می‌کند که آنچه از حلال دنیا خورده عاقبتش این گونه رسوائی منجر شده که از اظهارش شرمنده و از دیدنش مشمئز می‌شود، و با ترک آن و خالی کردن وجودش از آن خیالش راحت می‌شود و از نگهداری و جمع آن استنکاف دارد. و تفکر می‌کند که نفسش که در بعضی حالات چنان محترم است، چگونه در این حالت خوار و ذلیل می‌شود و پی می‌برد که تمسک به قناعت و تقوی آرامش دو جهان را برایش به ارمغان می‌آورد و راحتی را در تحقیر دنیا و ترک لذت آن و ترک اعمال و افعال حرام و شبهه‌ناک (۶۱) می‌یابد و بعد از آنکه خود را در آن حال ذلت و خواری دید و خود را شناخت به امید خیر عاقبت و درجات عالی (۶۲) کبر را از خود دور کرده و از گناهان می‌گریزد و رو به تواضع در رفتار و پشیمانی از کج‌روی‌های گذشته و حیا از کفران در مقابل خدای تعالی می‌آورد و در انجام اوامر و ترک نواهی خدا کوشش می‌کند و نفسش را در زندان خوف از خدا و صبر بر مکاره و مصیبت‌های دنیا و خود نگهداری از شهوات محبوس می‌نماید تا زمانی که در زندگی واقعی و دار قرار به امان خدا دست یابد و طعم رضایت او را بچشد زیرا که تکیه‌گاه، هموست و غیر او چیزی نیست.

فصل پنجم : مسواک

رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) فرمود: یک نماز که قبلش مسواک کرده باشی بهتر از هفتاد و پنج نماز است که قبل از آن مسواک نکرده باشی (۶۳).

از امام صادق (علیه السلام): هنگامی که شب برای عبادت برخاستی مسواک کن زیرا فرشته‌ای می‌آید و در هنگام عبادت دهانش را بر دهان تو می‌نهد و هیچ حرفی از دهان تو خارج نمی‌شود مگر اینکه آن را به آسمان می‌برد، پس بهتر است که نفست و گفتارت خوشبو باشد.

در کتاب مصباح الشریعه از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله و سلم) فرمود: مسواک موجب پاکی دهان و جلب رضایت پروردگار است.

یکی از سنت‌های مؤکد رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) که آن حضرت آن را ترک نمی‌کرد، مسواک کردن است.

و چنانچه کسی در این مورد بیندیشد درمی‌یابد که فواید ظاهری و باطنی آن بسیار و غیر قابل شمارش است.

با این همه یک انسان بصیر توجه دارد که مسواک کردن امری ظاهری و در راستای اصلاح جسم است و هم چنانکه مسواک می‌کند و آلودگی‌های دندان‌ها را بدین وسیله می‌زداید آلودگی‌هایی را که در اثر گناهان در قلبش پدید آمده، به وسیله تضرع و خشوع و شب‌زنده‌داری و طلب مغفرت در شبانگاهان زایل می‌کند و ظاهر و باطن را از کدورت مخالفت و ارتکاب محرمات پاک می‌کند.

زیرا پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) مسواک را به عنوان یک مثال برای بیدار دلان مطرح نموده و آن مثال این است که خدای تعالی دندان‌ها را به عنوان وسیله و آلت جویدن و سبب اشتها به غذا و یار معده در هضم غذا در دهان قرار داده و آنها را از ماده‌ای صاف و شفاف خلق کرده که با جویدن غذا آلوده می‌شوند و بوی دهان تغییر می‌یابد و باعث فساد می‌شود.

هنگامی که مؤمن زیرک تیزهوش با آن چوب لطیف (۶۴) مسواک می‌کند و آن چوب نرم را بر آن ماده شفاف می‌کشد، تغییری که در اثر خوردن غذا در آن ایجاد شده زائل می‌شود و شفافیت خود را باز می‌یابد.

قلب انسان را نیز پاک و صاف آفریده و غذایش را فکر و یاد و ترس از خود و بزرگداشت خودش مقرر کرده است و هنگامی که قلب با غفلت از یاد او کدر و مشوب می‌شود، باید آن را با سنگ توجه صیقل داده با آب انابه شستشو کرد تا حالت اولیه و شفافیت سابقش را باز یابد.

قرآن مجید می‌فرماید: ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين (۶۵).

و پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) در ظاهر دستور به مسواک کردن دندان‌ها فرموده و در واقع معنی مشابهنش را که همان شستشوی باطن است منظور داشته، اما کسی که کاروان فکرش در منزلگاه عبرت توقف کرده باشد و بتواند این معانی و امثال را در اصل و فرع استخراج کند خداوند چشمه‌هایی از حکمت به رویش می‌گشاید، و آنچه که بیشتر است از فضل خدا است، و خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند. (پایان نقل از مصباح الشریعه، ص ۱۲۳).

در شرع مقدس اسلام آنچه که می‌تواند انسان را از حالت طهارت خارج کند بر دو قسم است.

اول نجاست‌های ظاهری که در اصطلاح فقه خبث نامیده می‌شود و راه پاک شدن از آنها همان است که در بحث مطهرات رساله‌های عملیه بیان شده.

دوم نجاست‌های باطنی که در اصطلاح فقه حدث نامیده می‌شود البته با دید دقیق نمی‌توان حدث را نجاست نامید بلکه حدث تنها یک حالت روانی ایجاد می‌کند که آمادگی عبادت و مناجات را از انسان می‌گیرد.

بنابراین پاک‌کننده‌ها باید بر دو قسم باشند.

۱ - پاک‌کننده از خبث که مقداری از آن ذکر شد و قسمتی از آن در بحث استحمام (۶۶) خواهد آمد.

۲ - پاک‌کننده از حدث.

آنچه که می‌تواند حدث را از وجود یک انسان رفع کند و به او آمادگی عبادت دهد سه چیز است که عبارتند از وضو، غسل و تیمم.

فصل ششم : وضو

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر کس وضو بگیرد و نام خدا را به زبان آورد تمام بدنش طاهر می‌شود و وضوی روی وضوء کفار گناهان بین دو وضو است (۶۷) و هر کس که در حال وضو نام خدا را به زبان نیاورد فقط اعضای وضویش پاک می‌شود.

راز پاک شدن تمام بدن با یاد خدا این است که با ذکر خدا قلب انسان آگاه و متوجه می‌شود و از غفلتی که از یاد خدا بر او عارض شده تطهیر می‌یابد و هنگامی که قلب یک انسان که رئیس و عنوان مرکزیت بدن است پاک شود، جمیع اعضاء پاک می‌شود (۶۸).

شهید ثانی (قدس سره) می‌فرماید: در مورد طهارت، انسان باید توجه داشته باشد که چون اعضاء ظاهرش در معرض دید دیگران است و از طرفی همیشه با امور پست دنیوی در تماس هستند انسان موظف است که آنها را بشوید و نظیف نگهدارد.

پس لازم است که همراه با این اعضای ظاهری قلبش را هم که مورد توجه حق تعالی است تطهیر کند، زیرا که خدای تعالی توجهی به صورت ظاهری ما ندارد بلکه توجهش به قلوب ماست و قلب رئیس این اعضاء است، و کارهایی را که این اعضاء در جهت دور شدن از پروردگار انجام می‌دهند، به دستور او و در خدمت اوست پس قلب، برای تطهیر سزاوارتر است.

بلکه آنچه در این باب مقرر شده به وضوح ما را به تطهیر قلب توجه می‌دهد. بنابراین کسی که برای عبادت خدای تعالی و توجه به او و اعراض از دنیا وضو می‌گیرد، باید بداند که برای توجه به آخرت باید دل از دنیا بریده، دست از متاعش بشوید.

و به همین خاطر است که می‌بینیم دستور داده‌اند که صورت و دو دست را شسته و سر و روی دو پا را مسح کنیم.

دستور شستن صورت به این خاطر است که توجه و روی آوردن به خدا با صورت باطنی به واسطه همین صورت انجام می‌شود و اکثر حواس ظاهری که باعث و انگیزه دل‌بستگی به دنیا هستند در محوطه صورتند، پس دستور به شستن آن داده‌اند تا با صورتی خالی از کثافات به خدا روی آورد و بدین وسیله به مرتبه‌ای ترقی کند که صورت باطنیش را نیز تطهیر نماید (۶۹). سپس دستور به شستن دستها داده چون اکثر برخوردهای انسان با امور پست دنیوی به وسیله دست انجام می‌شود.

و بعد دستور به مسح سر داده زیرا قوه مفکره انسان که قصد حرکت به طرف امور دنیوی و هر امر دیگری را ایجاد می‌کند در سر قرار دارد و همین قصدها هستند که به انسان جهت می‌دهند و انسان را به طرف امور مورد نظر خود برمی‌انگیزانند و چنانچه مربوط به امور دنیایی باشند انسان را به طرف دنیا می‌رانند و از توجه به آخرت غافل می‌کنند.

و در آخر دستور به مسح پاها داده زیرا به وسیله پاهاست که انسان به مقاصد خود و از جمله مطالب دنیایی خود می‌رسد و با آنها به طرف حوائج دنیوی حرکت می‌کند، لذا سزاوار است که این اعضاء را در عبادت شرکت دهد تا در سعادت که از عبادت نصیبش می‌شود سهیم باشند (۷۰). (پایان کلام شهید (قدس سره))

در کتاب مصباح الشریعه: از امام صادق (علیه السلام) روایت شده:

هنگامی که قصد طهارت و وضو کردی چنان به طرف آب حرکت کن که گوئی به طرف رحمت خدا می‌روی، زیرا خدای تعالی آب را کلید نزدیکی و مناجات خود و راهنمای بساط خدمتش قرار داده و همان طور که رحمتش گناهان بندگان را می‌شوید جز آب چیز دیگری نجاسات ظاهری را زائل نمی‌کند.

و بعد چنین ادامه می‌دهد: خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: هو الذی ارسل الریاح بشراً بین یدی رحمته و انزلنا من السماء ماء طهوا (۷۱) و همچنین می‌فرماید: و جعلنا من الماء کل شیء حی (۷۲) پس همان طور که با آب هر نعمتی را به وجود آورده با فضل و رحمتش قلوب را با طاعت و بندگی زندگی بخشیده.

نتیجه: پس در صفا و رقت و پاکیزگی و برکت آب بنگر، و بنگر که چگونه با همه چیز ممزوج می‌شود و در همه چیز وجود دارد؛ و آن را در اعضای که خدا دستور داده استعمال کن و واجب و مستحبش را به جا آور که در هر کدام از این امور فوائد بسیار نهفته که اگر به صورت شایسته انجام دهی چشمه‌های فوایدش به سوی تو جاری خواهد شد. سپس همان طور که آب به راحتی با همه اشیاء ممزوج می‌شود با خلق خدا معاشرت کن و با هر چیز همان طور که شایستگی‌اش را دارد برخورد کن.

و خلاصه آنکه بر اساس فرمایش رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله و سلم) که فرمود: مثل المؤمن الخاص کمثل الماء (۷۳) مانند آب باش. پس باید خلوصت با خدا در تمام عبادات مانند خلوص آب به هنگامی که خدا او را از آسمان نازل کرد و آن را طهور یعنی پاک کننده (۷۴) نامید باشی. و هنگامی که جوارحت را با آب تطهیر می‌کنی (۷۵) قلبت را با یقین و تقوی پاک کن (۷۶).

در کتاب علل فضل بن شاذان از حضرت رضا (علیه السلام) چنین نقل می‌کند: جهت اینکه دستور به وضو داده شده این است که هنگامی که بنده‌ای برای مناجات با خداوند جبار برمی‌خیزد، پاکیزه در مقابلش قرار گیرد، و در دستورات مطیع او باشد و از کثافات و نجاسات پاک شده باشد به اضافه اینکه چرت و کسالت را برطرف کرده دل را برای ایستادن در مقابل خدا تزکیه می‌کند.

و به این خاطر این اعضاء را باید شست و شستن بقیه اعضاء بدن لازم نیست که بنده وقتی در مقابل خدا می‌ایستد فقط اعضاء وضو را برای عبادت به کار می‌برد به این معنی که به وسیله صورتش سجده و اظهار خضوع می‌کند؛ خواهش‌ها، ترس و محبت و انقطاع از دنیا را به وسیله دستش اظهار می‌کند؛ و با سرش در سجده و رکوع به خدا روی می‌آورد و با پاهایش نشست و برخاست می‌کند.

فصل هفتم : اسرار غسل و تیمم

شهید ثانی (قدس سره) می‌فرماید: در غسل دستور به شستن تمام بدن داده شده، زیرا پست‌ترین حالت انسان و شدیدترین حالات وابستگی و بندگی به امور شهوی حالت جماع و دیگر موجبات غسل از قبیل حیض و نفاس و استحاضه است (۷۷).

در حالت جماع تمام بدن به طور کلی و با تمام اجزایش دخالت دارد، به همین خاطر پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) فرمود: در هر مویی جنابتی نهفته است.

پس وقتی که تمام بدن انسان از مراتب عالی دور شده و در لذات پست دنیوی غرق شده باشد، شستن آن از مهمترین مطالب شرعی خواهد بود. زیرا با این طهارت بدن آمادگی حرکت در مسیر شریف الهی و صعود به قله رفیع عبادت را پیدا می‌کند و از حرکت در جهت حیوانیت روی گردانده دست از لذات دنیوی می‌شوید.

ولی چون قسمت اعظم بهره‌های معنوی عبادت به قلب تعلق می‌گیرد، در نظر عاقل، تطهیر قلب از رذایل حیوانی و توجه به دنیا که مانع رسیدن به فضایل انسانی می‌شود سزاوارتر از تطهیر اعضاء ظاهری است.

تیمم

دستور داده شده که هنگام عدم امکان غسل یا وضو با آب، با خاک تیمم کرده بر صورت و دستهایش بکشد، با این کار یعنی مالیدن خاک به صورت و دستها که از اعضای رئیسه و اصلی بدن هستند در واقع انسان خود را در مقابل خدا به نوعی حقارت و ذلت می‌کشانند در این هنگام باید توجه داشته باشی که روح و قلبت را اگر نتوانستی با اخلاق حمیده و اوصاف جمیله از رذائل اخلاقی پاک کنی باید او را خرد و حقیر و با تازیانه ذلت و خواری سیرابش کنی، باشد که مولای رحیم و آقای کریمت به آن قلب شکسته نظری کند و با پرتوی از نور درخشانش به او حیات بخشد، زیرا هم چنان که در حدیث آمده خدا تعالی را باید در قلوب شکسته یافت (۷۸).

پس ای خواننده عزیز از این اشارات عبرت گیر و پر بگشا و به اوجی ترقی کن که تو را به خدا نزدیک کند و گذشته‌هایت را جبران نماید.

از حضرت علی بن موسی رضا (علیه السلام) در دنباله روایت گذشته (۷۹) در باب وضو:

در مورد جنابت دستور غسل داده‌اند ولی در مورد تخلی غسل لازم نیست زیرا جنابت از نفس انسان است و آن چیزی است که از تمام بدن خارج می‌شود، ولی تخلی این طور نیست بلکه فقط غذایی است که از یک طرف جذب بدن شده و از طرف دیگر دفع می‌گردد.

در روایت دیگری از آن حضرت چنین آمده:

علت اینکه خداوند تعالی به بندگانیش تخفیف داده و برای بول و غائط دستور غسل نداده این است که آنها همیشگی هستند و بسیار اتفاق می‌افتند و اگر قرار بود برای هر کدام غسلی شود موجب مشقت بود، به اضافه اینکه آن دو بدون شهوت خارج می‌شوند و از اختیار انسان خارجند، ولی جنابت همیشه همراه با تلذذ نفس است.

فصل هشتم : استحمام

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود: بهترین خانه‌ها حمام است که در آن انسان به یاد آتش جهنم می‌افتد و چرک بدن زائل می‌شود (۸۰). بنا به قولی این حدیث به طور اشاره می‌فهماند که برای شخص عاقل زبیده است که هیچ گاه و در هیچ لحظه‌ای از آخرت غافل نباشد، زیرا آخرت، عاقبت و اقامتگاه جاوید اوست در این صورت است که در هر چه می‌بیند، آب، آتش یا هر چیز دیگر عبرت و موعظه‌ای نهفته است.

مثلاً، چون تاریکی و ظلمت ببیند، ظلمت و تاریکی قبر را به یاد آورد. و هنگامی که چیز خوبی ببیند، نعمت‌های بهشتی را به خاطر آورد، و اگر بشنود که مسأله‌ای رد یا قبول می‌شود لحظه‌ای را به خاطر آورد که در محشر پس از حسابرسی او را می‌پذیرند یا رد می‌کنند. حمام شبیه‌ترین اشیاء به جهنم است که در پایش آتش و بالایش قرین ظلمت است، بنابراین شایسته است که انسان از حرارتش به یاد حرارت آتش جهنم بیفتد، ساعتی خود را در آن زندانی کند و تحمل خود را در مقابل آتش جهنم بسنجد و به خدا پناه برد.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: هنگامی که به خانه سوم وارد شدی بگو پناه می‌بریم به خدا از آتش جهنم و از او تقاضای بهشت داریم و همین جمله را تکرار کن تا از آن خانه آتشین خارج شوی (۸۱).

باب دوم: نماز

فصل اول: شنیدن اذان

ابوحامد (۸۲) می‌گوید: هنگامی که صدای مؤذن را شنیدی هراسی را که از ندای روز قیامت بر تو عارض خواهد شد تصور کن و با ظاهر و باطن برای اجابت دعوت خدا به نماز شتاب کن، زیرا آنان که در اجابت این ندا شتاب می‌کنند همان کسانی هستند که در روز قیامت کبری با لطف به آنها ندا می‌دهند (۸۳).

شناخت نفس

چنانچه می‌خواهی خود را بیازمایی این لحظه بهترین موقع امتحان است، پس هنگامی که صدای اذان را می‌شنوی این ندا را بر قلبت عرضه کن اگر دیدی سراسر شادمانی و سرور است و به اجابت فوری رغبت دارد، بدان که در روز داوری ندای مژده و سعادت خواهی شنیدی.

لذا پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) می‌فرمود: ای بلال ما را راحت کن (۸۴) یعنی ما را به وسیله نماز و دعوت به آن راحت کن، زیرا که نور چشم رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله و سلم) در نماز بود.

شهید ثانی (قدس سره) می‌فرماید: جملات اذان را در نظر بگیر ببین چگونه کلمات و جملاتش با نام خدا شروع شده و با نام خدا ختم می‌شود، پس بدان که اول و آخر و ظاهر و باطن فقط خداست پس هنگام شنیدن تکبیر قلبت را برای بزرگداشت خدا آماده کن و تمام دنیا و مافیها را پست و کوچک بشمارد مبدا که در تکبیر گفتنت خدشه و ایرادی باشد و در نظر خدای تعالی دروغگو محسوب شوی (۸۵).

و هنگامی که صدای لا اله الا الله را شنیدی هر معبودی غیر از او را نفی کن و هنگامی که صدای اشهد ان محمداً رسول الله را شنیدی حضرت ختمی مرتبت را در نظر بیاور و در مقابل او و با اخلاص و ادب رسالتش را شهادت ده و بر او و خاندانش درود بفرست و هنگامی که صدای حی علی الصلوه و حی علی الفلاح و حی علی خیر العمل را می‌شنوی، خود را آماده کن و در نفست تحرکی ایجاد کن و با جسم و روح برای نماز که موجب رستگاری و بهترین کارهاست بکوش.

و هنگامی که صدای تکبیر آخر اذان را شنیدی با خدا تجدید عهد کن و بعد از آن همان طور که با نام خدا شروع کردی با نام او به انجام رسان و او را مبدأ و منتهای خود بشمار و قوام و جوهره وجودت را از او بدان و بر نیروی او اعتماد کن که لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

فصل دوم : وقت نماز

شهید ثانی (قدس سره) می‌فرماید: هنگامی که وقت نماز داخل می‌شود بدان که این میقاتی است که خدای تعالی برای تو قرار داده تا به خدمتش برخاسته، و برای خواهش از محضر او و رستگاری با اطاعتش آمادگی پیدا کنی.

پس شایسته است هنگام رسیدن وقت نماز شادی بر قلبت غلبه کند و بهجت در چهره‌ات هویدا گردد، زیرا همین وقت است که سبب نزدیکی تو به خدا و وسیله رستگاریت می‌باشد.

بنابراین همان طور که برای ورود سلطانی خود را آماده می‌کنی (۸۶) با طهارت و نظافت و پوشیدن لباسهای شایسته مناجات، خود را برای رسیدنش آماده کن و با این وقت شریف باوقار و سکینه و خوف و رجاء برخورد کن و عظمت حضرت خالق و نقصان و ناچیزی خود را به یاد داشته باش.

از یکی از همسران حضرت رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) چنین روایت شده: بسیار اتفاق می‌افتاد که ما با رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله و سلم) گرم صحبت بودیم و او با ما مشغول صحبت، اما هنگامی که وقت نماز می‌رسید چنان به خدا مشغول می‌شد و همه چیز را از یاد می‌برد که گویی نه او ما را می‌شناسد و نه ما او را.

و درباره امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) روایت شده که به هنگام رسیدن وقت نماز به خود می‌پیچید و بر خود می‌لرزید و چون از علتش سؤال می‌شد، می‌فرمود:

وقت امانتی رسید که خدا آن را به آسمان و زمین و کوهها عرضه داشت و آنها از قبولش ابا کرده از آن ترسیدند.

درباره امام چهارم حضرت سجاد (علیه السلام) روایت شده که در هنگام وضو رنگش به زردی می‌گرایید.

فصل سوم : لباس نمازگزار

یکی از واجبات نماز، ستر عورت است، یعنی در نماز واجب است که انسان مقدار خاصی از بدنش را بپوشاند وگرنه غیر از ارتکاب حرام باعث بطلان نماز نیز می‌شود. این مقدار در مورد زن و مرد متفاوت است همچنان که در غیر نماز هم تفاوت دارند، البته از نظر فقهی در این مورد سخن بسیار است که ما درصدد بیان آن نیستیم و علاقه‌مندان را به رساله‌های عملیه ارجاع می‌دهیم.

ابوحامد می‌گوید: معنی ستر عورت در نماز این است که زشتی‌های بدن خود را از چشمان مردم بپوشانی، زیرا ظاهر بدنت در معرض دید مردم است.

پس نظرت درباره زشتی‌های درونی و رسوایی‌های باطنی‌ات که جز پروردگارت کسی از آنها اطلاع ندارد چیست؟

این زشتی‌ها و رسوایی‌ها را به خاطر بیاور و خود را در پوشاندن آنها مؤاخذه کن و بر خود سخت‌گیری نما و بدان که هیچ ساتری آنها را از چشم بینای خدایت نمی‌پوشاند و هیچ چیز جز پشیمانی و حیاء و خوف آنها را از بین نمی‌برد.

فایده در نظر آوردن این زشتی‌ها این است که لشگریان خوف و حیاء از نهانگاه‌های خود خارج می‌شوند و نفس سرکش و مغرورت را ذلیل می‌کنند و خجلت سراسر قلبت را می‌پوشاند آنگاه مانند یک بنده گناهکار فراری که از گناهان و فرارش پشیمان شده و اکنون سرافکنده و خجلت زده با قلبی پر از خوف و چهره‌ای سراسر حیاء به خدمت مولایش برگشته در مقابل خدا می‌ایستی.

در کتاب مصباح الشریعه از امام صادق (علیه السلام) منقول است که زینده‌ترین لباس برای مؤمن لباس تقوی و بهترین آن ایمان است که خدای تعالی می‌فرماید: و لباس التقوی ذلک خیر (۸۷).

ولی لباس ظاهری نعمتی است از خدای تعالی که به واسطه‌اش عورت‌های بشر پوشیده می‌شود و این احترامی است که خدای بزرگ به بندگان خود نهاده که هیچ کدام از دیگر مخلوقاتش را چنین کرامتی نداده و همین لباس برای مؤمنین وسیله‌ای است برای انجام فرایض الهی.

بهترین لباس برای یک انسان لباسی است که نه تنها او را از یاد خدا غافل نکند بلکه یادش را در او زنده کند و او را به شکر نعمت‌ها و اطاعتش برمی‌انگیزد و او را وادار به عجب و ریا و فخر فروشی و تکبر نکند زیرا که اینها از آفات دین بوده و موجب قساوت قلب می‌شوند.

پس هنگامی که لباس را می‌پوشی به یاد پرده‌ای باش که خدای بزرگ از رحمتش بر گناهان تو کشیده و همان طور که ظاهر را با لباسهای معمولی می‌پوشانی باطن را به لباس صدق ملبس کن.

و لازم است که ظاهر پوشیده در لباس طاعت و باطن مستور در پوشش خوف باشد.

و از فضل خدا عبرت گیر که چگونه شرایطی فراهم کرده که بتوانی عورت ظاهرت را بپوشانی و باب توبه‌اش را گشوده تا عورت باطنی چون گناهان و سوء اخلاق را به واسطه‌اش مستور نمایی.

کسی را رسوا نکن چون خدا گناهان بزرگتری را بر تو پوشانده و مشغول اصلاح عیوب خود باش و از آنچه برای تو مهم نیست (یعنی جزئیات احوال دیگران) چشم پیوش و بترس از اینکه عمرت را با عمل دیگران فنا کنی و دیگری با سرمایه تو تجارت کند و تو خود را هلاک کرده باشی زیرا فراموش کردن گناهان بزرگترین عقوبت خدا است که در دنیا دامنگیر می‌شود و مهمترین سبب عقوبت اخروی است.

تا زمانی که بنده‌ای مشغول عبادت خدا و شناخت عیوب و تقایص خود باشد و آنچه را که به دینش لطمه می‌زند ترک کند از آفات در امان و در بحر رحمت الهی غوطه‌ور است و از فواید حکمت و بیان که از طرف خدا به سویش جریان می‌یابد بهره‌مند شده به سعادت می‌رسد، ولی تا زمانی که گناهان خود را فراموش کرده به عیوب خود جاهل و بر حول و قوه خود تکیه زده از آن یاری می‌جوید هرگز رستگار نخواهد شد (۸۸).

فصل چهارم : مکان نماز گزار

شهید ثانی (قدس سره) می‌گوید: به یاد داشته باش که به هنگام نماز در مقابل پادشاه پادشاهان ایستاده و قصد داری با او مناجات کرده و در برابرش تضرع کنی تا مگر از تو راضی شده گوشه چشمی به تو کند، پس سعی کن محلی را برای این کار انتخاب کنی که صلاحیت مناجات داشته باشد و در حد امکان از مساجد شریفه و مشاهد مطهره استفاده کن زیرا خدای تعالی این امکان را محل اجابت دعا و قبول عبادت و بارش رحمتش قرار داده و مقرر فرموده که رضایت و بخشش پروردگارش در آنها شامل بندگان شود همان طور که پادشاهان دنیا مجلس و محضر خود را وسیله‌ای برای لطف و رحمت خود کرده‌اند.

پس با وقار و سکینه در آنها وارد شو و در حالی که از او می‌خواهی تو را از بندگان خالص قرار دهد و به گذشتگان صالح ملحق کند، مراقب خشوع قلب و انکسار نفست باش.

و به گونه‌ای مراقب احوال خود باش که گویی هم اکنون در حال گذشتن از صراطی، پس باید حالتی بین خوف و رجاء داشته باشی چون در میان رد و قبول حضرت حق معلق هستی.

در این حال است که قلبت خاشع و خاضع می‌شود و برای پذیرش فیض خدائی مستعد می‌شوی و رحمت حق به سوی تو جاری می‌شود و دست محبتش بر سرت قرار می‌گیرد و با چشم عنایت به تو نظر می‌کند.

در کتاب مصباح الشریعه از امام صادق (علیه السلام) روایت شده: زمانی که به درب مسجد رسیدی توجه داشته باش که بر پادشاهی بزرگ وارد می‌شوی که جز پای پاکان به بساطش نمی‌رسد و جز صدیقین را اذن مجالست نمی‌دهد، پس بترس از قدم نهادن به بساط خدمتش آن چنان که از سلطان می‌ترسی، که اگر لحظه‌ای غفلت کنی در خطری بزرگ خواهی افتاد.

و بدان که هر گونه بخواهد به روش فضل و بخشش و اغماض یا عدل و دقت و سختگیری می‌تواند با تو معامله کند.

بنابراین اگر با فضل و رحمتش بر تو لطف کند، اطاعت‌های ناچیز را می‌پذیرد و در مقابل پاداش فراوانت می‌دهد؛ و اگر مطابق عدلش با تو رفتار کند و آن چنان که مستحق است از تو صدق و اخلاص مطالبه نماید، تو را از دخول در رحمتش منع کرده و طاعتت را نپذیرد اگر چه بسیار باشد که او هر کار که خواهد تواند کرد (۸۹).

پس به عجز و ناچیزی خود در مقابل خدا و تقصیرت در به جا آوردن شکر نعماتش و فقرت در مقایسه با بی‌نیازیش اعتراف کن که تو برای عبادت و انس به او رو آورده‌ای.

و تمام اسرار را بر او عرضه نما، و بدان که هیچ چیزی از ظاهر و باطن خلاق از او مخفی نیست، پس خود را ضعیف‌ترین و فقیرترین بنده‌اش به حساب آور، و آن گاه در مقابلش بایست و قلبت را از هر مزاحمی که بین تو و پروردگارت حائل می‌شود خالی کن، زیرا که او جز پاک و خالص را نمی‌پذیرد.

بنگر که نامت در چه دیوانی ثبت است اگر شیرینی مناجاتش را در کامت احساس کردی و از سخن گفتن با او لذت بردی و از پیمانه رحمت و کراماتش شراب خدمت نوشیدی بدان که صلاحیت خدمت او را یافته‌ای پس داخل شو که تو را اذن دخول داده و در امانی.

وگرنه چون کسی که چاره‌اش بریده و رشته آرزوهایش از هم گسسته، و دورانش به پایان رسیده بایست و بر این مصیبت عظمی اشک حسرت ریز و از همو بخواه که دستت گیرد و راحت نماید چه اینکه هموست که حلاوت و شیرینی مناجات به بندگان می‌چشاند و آنها را توفیق عبادت می‌دهد؛ پس اگر خدا در قلب تو صداقت یافت و تو حقیقتاً به او پناهنده شدی با دیده رحمت و رأفت و عطوفت به تو نظر کند و همان طور که صلحا را توفیق عبادت بخشید و شهداء را به سوی خود خواند تو را به آنچه خودش دوست دارد و می‌پسندد موفق بگرداند.

زیرا او کریم است و کرامت در حق بندگان بیچاره و مضطرب که باب رحمتش را می‌کوبند و رضایت و دوستیش را می‌طلبند را دوست دارد.

و هموست که می‌فرماید: امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء (۹۰) (پایان حدیث (۹۱)).

فصل پنجم : قبله

ابوحامد می‌گوید: روی کردن به طرف قبله برگرداندن صورت از تمام جهات به سوی خانه خدا است این چیزی است که در نماز از تو خواسته شده، در حالی که یک امر ظاهری بیش نیست آیا می‌پنداری که برگرداندن قلب از تمام امور به سوی خدا از تو خواسته نشده؟ بسیار بعید است که خدا توجه ظاهر را از تو بخواهد و چون روی از قبله برگردانی نمازت را نپذیرد ولی باطنت را به هر جا که توجه کند بپذیرد و توجه او را از تو نخواهد، چون غیر از این مطلوبی نیست.

این ظواهر در واقع فقط برای تحریک بواطن و حفظ و نگهداری و آرامش اعضاء و اثبات آنها در یک جهت است تا بر قلب طغیان نکنند، چه اگر جوارح طغیان کنند و در جهت و حرکاتشان تابع قلب نباشند، قلب مغلوب می‌شود و از جهت خدا منحرف می‌گردد.

پس اینها همه مقدمه‌اند تا صورت اصلی تو یعنی چهره قلبت به سوی خدا باشد، حال هشیار باش که آنچه را که اصل است فراموش نکنی و چهره قلبت را با چهره بدنت در نماز هم جهت سازی.

و بدان همان طور که چهره‌ات فقط در صورتی می‌تواند به طرف کعبه باشد که از دیگر جهات برتافته شود، قلبت به سوی خدا بر نمی‌گردد مگر از غیر خدا خالی شود.

پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) فرمود: هنگامی که بنده‌ای برای نماز برمی‌خیزد اگر تمام توجهش معطوف خدا باشد مانند روزی می‌شود که از مادر متولد شده (۹۲). از پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم): آیا کسی که در نماز صورتش را از قبله برمی‌گرداند نمی‌ترسد که خدا صورتش را تبدیل به صورت الاغ کند (۹۳).

بنا به قولی نهی از گرداندن صورت از قبله نیست بلکه این ظاهر کلام است و در اصل نهی از بی‌توجهی به خدا و عظمت او در حال نماز است، زیرا کسی که به چپ و راست نگاه می‌کند در واقع توجهی به خدا ندارد و این نشانه بی‌توجهی قلبش نسبت به خدا می‌باشد (۹۴).
و از مطالعه انوار کبریائیش غافل است و هر کس چنین باشد ممکن است غفلتش ادامه یابد و قلبش از نظر کم عقلی و عدم درک علوم عالی و بی‌فهمی مانند قلب الاغ شود.

در کتاب مصباح الشریعه از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود:

هنگامی که رو به قبله ایستاده‌ای از دنیا و آنچه در آن است و از مردم و حالاتی که دارند مأیوس شو و قلبت را از هر مزاحمی که تو را از خدا باز می‌دارد خالی کن و با چشم درونت عظمت خدا را بنگر و تصور کن امروز همان روزی است که قرآن درباره‌اش فرمود: تَبْلُو كُلْ نَفْسٌ مَّا اسْلَفَتْ وَ رَدَّوْا اِلَى اللّٰهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ (۹۵).

(پایان نقل از مصباح الشریعه (۹۶))

فصل ششم : قیام

ابوحامد می‌گوید: ایستادن در اعتدال عبارت از ایستادن با جسم و روح در مقابل خدا است، پس باید سر که بالاترین عضو بدن است افتاده و افکنده باشد و افکندن سر باید نشانه اجبار قلب بر تواضع و تذلل در مقابل خدا و دوریش از تکبر و ریاست‌طلبی است.

در این جا به یاد داشته باش اهمیت ایستادن در مقابل خدا و آن هراسی را که از برخورد با صحنه حساب بر تو دست خواهد داد.

و در همین حال بدان که در مقابل خدای تعالی ایستاده و او بر حال تو آگاه است، پس اگر نمی‌توانی به کنه جلالش پی ببری اَقْلًا مانند اینکه پیش پادشاهی ایستاده‌ای بایست.

و بهتر از آن این است که در تمام حال قیام چنین فرض کنی که دو چشم مواظب مردی صالح تو را زیر نظر دارد و تو دوست داری که نزد او به نیکی شناخته شوی، در این صورت اعضاء بدنت سکون و آرامش یافته خاشع می‌شوند که مبدا آن شخص عاجز که بنده‌ای بیش نیست تو را متهم کند که در نمازت خشوع نداری.

هنگامی که چنین خواهشی را در خود یافتی که اگر بنده‌ای چون تو در حال نماز مواظبت باشد میل به خشوع داری وقت آن رسیده که نفست را مؤاخذه و سرزنش کنی و به او بگوئی: آیا از گستاخیت نسبت به خدا حیا نمی‌کنی که دوستی و معرفت او را مدعی هستی و این گونه به یکی از بندگان اهمیت می‌دهی؟ آیا از مردم می‌ترسی و از خدا نمی‌ترسی در حالی که ترس از خدا شایسته‌تر است که از او بترسی؟ و بالاخره با محاسبات و مؤاخذات است که می‌توانی نفس سرکش را به سلک بندگی و خشوع بکشی و او را از مهلکه غرور و گستاخی و بی‌توجهی برهانی.

لذا هنگامی که از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدند حیاء از خدا چگونه است؟ فرمود:

از خدا شرم کنید همچنان که از یک دوست یا خویشاوند صالح شرم می‌کنید.

فصل هفتم : توجه

هنگامی که به گفتن تکبیرات می‌پردازیم عظمت خدا را در نظر آورده و به حقارت نفست و ناچیزی عبادت در مقابل عظمت او توجه کن و بی‌همتی خود را در اقدام به وظائف بندگی و شکر نعمت‌های کامل و بی‌نقصانش در نظر داشته باش.

هنگامی که می‌گویی: اللهم انت الملك الحق المبين.

بیندیش که پهنه ملکش تا کجا کشیده شده و وسعت قدرتش تا چه ذراتی را در برگرفته و تسلط کاملش بر چه عوالمی سایه افکنده.

و هنگامی که می‌گویی: عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت.

با ذلت و انکسار به گناهانت اعتراف کن و از او طلب بخشش نما.

و آن گاه که می‌گویی: لیبیک سعدیک و الخیر فی یدیک.

به خاطر داشته باش که او تو را برای انجام این خدمت دعوت کرده، خود را در پیشگاهش نگهدار و بدان که او به تو نزدیک است صدای کسی را که او را صدا بزند می‌شنود و خواهش او را پاسخ می‌گوید.

و بدان که خیر دنیا و آخرت فقط در دست اوست و کسی را جز او یارای آن نیست که خیری به تو رساند.

و آنگاه برای طلب ارشاد و هدایت بگو: و الشر لیس الیک و المهدی من هدیت.

و در آن هنگام که می‌گویی: عبدک و ابن عبدیک منک و بک و لک و الیک به بندگیت اعتراف کن و بدان که قوام وجودت از اوست و از او آمده‌ای و به سوی او برمی‌گردد، یعنی ای خدای بزرگ این بنده‌ای است که وجودش وابسته به توسل قوامش و ادامه حیاتش از توسل او مال توسل و به سوی تو برمی‌گردد، زیرا او است که آفرینش را پدید آورده و دوباره برمی‌گرداند یبداء الخلق ثم یعیده و این کار برای او آسان است و هو اهلون علیه و له المثل الاعلی این حقایق را در ذهن بیاور و از آنها به اسرار و دقایقی که به رویت گشوده می‌شود پرواز کن و از عالم بالا فیض بگیر (۹۷).

فصل هشتم : نیت

ابوحامد در مورد نیت می‌گوید: نیت آن است که تصمیم‌گیری دستور خدا را در مورد نماز امتثال کرده آن را کامل به جا آوری، و از آنچه باعث نقض و بطلان نماز است، خود را نگهداری.

و همه اینها را فقط برای خدا و به امید پاداش و ترس از عقاب و آرزوی قرب او انجام دهی، و از اینکه با تمام بی‌ادبی‌ها و کثرت سرکشی‌هایت به تو اجازه مناجات داده منتش را به گردن گیری.

و این مناجات را ارج بنه و بنگر با چه کسی مناجات می‌کنی و با او چگونه سخن می‌گویی و به او چه می‌گویی.

در این هنگام شایسته است پیشانیت از خجلت عرق کند و از هیبت او بدنت به لرزه درآید و از ترس رنگ چهره‌ات زرد شود.

فصل نهم : تکبیر

جمله شریف الله اکبر ممکن است یکی از این معانی را داشته باشد:

۱ - خدا بزرگتر از هر چیزی است.

۲ - خدا بزرگتر از آن است که توصیف شود.

۳ - خدا بزرگتر از آن است که با حواس درک شود.

۴ - خدا بزرگتر از آن است که با مردم مقایسه شود.

ابوحامد می‌گوید: شایسته است که چون زبانت الله اکبر می‌گوید قلبت او را تکذیب نکند، چه اینکه اگر در قلبت چیزی باشد که ارزش و اهمیت بیشتری از خدا داشته باشد خدای تعالی بر دروغ‌گویییت شهادت می‌دهد. اگر چه آنچه می‌گویی حق است.

آیا نمی‌بینی که منافقین را تکذیب می‌کند و می‌فرماید: آنها دروغ می‌گویند در حالی که آنها جز حق نگفته بودند و شهادت به رسالت خاتم‌الانبیاء داده بودند ولی چون صرف تلفظ بود و قلبشان با زبانشان یکسان نبود، خدا آنها را تکذیب می‌کند (۹۸).

اگر وجودت بیش از آنکه در اختیار خدای بزرگ است، تحت تسلط هوای نفست باشد و برای او مطیع‌تر از خدا باشی، در واقع هوایت را به خدایی برگزیده‌ای و برای او تکبیر گفته‌ای.

پس چیزی نمی ماند که زیانت در تکبیر گفتن تنها بماند و قلب او را یاری نکند، و چه خطر بزرگی است در این حالت اگر در توبه و استغفار باز نبود و حسن ظن به کرم و بخشش خدا وجود نداشت، در کتاب مصباح الشریعه از امام صادق (علیه السلام) روایت شده:

چون تکبیر می گویی جز عظمت خدا آنچه را که مابین آسمانها و زمین است، کوچک شمر زیرا که خدای تعالی هنگامی که بنده ای را تکبیرگوین می بیند در حالی که در قلبش چیزی هست که با حقیقت تکبیر مخالف است، می فرماید: ای دروغگو مرا فریب می دهی، قسم به عزت و جلالم از حلاوت و شیرینی یادم محرومت می کنم و از نزدیکیم و سرور مناجاتم منعت نمایم (۹۹).

پس ای نمازگزار قلبت را به هنگام نماز ملاحظه کن اگر حلاوت نماز و شادی و بهجت حاصل از آن را در خود احساس می کنی و قلبت از مناجات با او مسرور و از سخن گفتن با او غرق در لذت است، بدان که خدایت تکبیر تو را تصدیق کرده و گرنه بدان که لذت نبردن از مناجات و احساس نکردن شیرینی عبادت خود دلیلی است بر اینکه خدایت تکذیب کرده و از باب رحمتش رانده است.

فصل دهم : دعای توجه

ابو حامد می گوید: اولین کلمه از دعای استفتاح این است: وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الأرض حنیفاً مسلماً (۱۰۰).

منظور از این صورت، صورت ظاهری نیست زیرا که تو صورت ظاهری را به طرف قبله برگرداندی و خدای تعالی منزّه از آن است که در ظرف مکان جای گیرد و یا در جهتی قرار گیرد که تو رو به سویش کنی بلکه منظور صورت و چهره قلب است که به طرف خالق آسمانها روی می کند.

پس بنگر که قلبت به چه سو نظر دارد، آیا متوجه آرزوهایش شده، و همتش در خانه و بازار است، و پیرو شهوات خود می باشد؛ یا به سوی خالق آسمان و زمین روی کرده.

برحذر باش از این که اولین جملات در مناجات کذب و ظاهرسازی باشد، چه اینکه به سوی خدا رو کردن ممکن نیست مگر از غیر او روی برتابی، پس سعی کن که اگر نمی توانی دائماً قلبت را در جهت خدا نگهداری لااقل در این حالت متوجه خدا باش تا سختی در مناجات صادق باشد. و هنگامی که می گویی حنیفاً مسلماً می سزد که در خاطر داشته باشی که مسلم کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند، پس اگر مسلمانان از دست و زبان تو آسایش نداشته باشند دروغ می گویی، بنابراین بکوش تا آینده خود را اصلاح کنی و بر گذشته اشگ حسرت و ندامت باری.

و هنگامی که می گویی: ما انا من المشرکین شرک خفی را در نظر داشته باش زیرا شرک منحصر در بت پرستی نیست بلکه شرک خفی بسی خطرناک تر از شرک آشکار است، لذا می بینیم آیه شریفه: فمن کان یرجوا لقاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرک بعباده ربّه احد (۱۰۱).

در مورد کسانی نازل شده که در عباداتشان رضایت خدا و ستایش مردم را توأم می‌خواهند، پس این شرک را از وجود خود نفی کن و شرمنده باش از اینکه خود را به عدم شرک توصیف می‌کنی در حالی که از این شرک بری نیستی زیرا شرک، کوچک و بزرگ و کم و زیاد ندارد.

و هنگامی که می‌گویی: محیای و مماتی لله بدان که این حالت بنده‌ای است که خودش را برای خود نمی‌خواهد و فقط به خاطر مولا و خالقش زنده است و اگر این جمله از کسی صادر شود که رضا و غضبش و نشست و برخاستش و شوقش به زندگی و ترسش از مرگ به خاطر امور دنیوی باشد مناسب با حال نیست (۱۰۲).

فصل یازدهم : استعاذه

ابوحامد می‌گوید: هنگامی که می‌گویی: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم (۱۰۳) بدان که شیطان دشمن توست و در کمینت نشسته تا قلبت را از سوی خدا به جهات دیگر برگرداند، چون خودش به خاطر اینکه یک سجده را ترک کرد، ملعون و مطرود شد و اکنون حسادت می‌ورزد که تو را در این حالت لذت‌بخش مناجات و سجده‌های روح بخت در پیشگاه خدای تعالی می‌بیند (۱۰۴).

پس اگر واقعاً می‌خواهی از دست شیطان به خدا پناه ببری راهش این است که هر چه را او دوست می‌دارد ترک کنی و آنچه را که خدا دوست می‌دارد، انجام دهی و گرنه با گفتن یک کلمه بدون عمل از کید شیطان مصون نمی‌مانی (۱۰۵). کسی که در معرض حمله درنده یا دشمنی واقع شده اگر جان خود را دوست دارد باید به مکان امنی بگریزد و گرنه اگر هزار بار بگوید از دست تو به این قلعه محکم پناه می‌برم ولی از جایش حرکت نکند به حالش سودی ندارد.

همین طور کسی که از شهواتش که محبوب شیطان و مبعوض رحمان هستند پیروی می‌کند به مجرد قول اعوذ بالله نمی‌تواند خود را از دست شیطان رها کند بلکه ناگزیر است قولش را با عملش مقرون کند و به قلعه محکم خدا پناه ببرد.

قلعه انس با خدا کلمه طیبه لا اله الا الله است زیرا بنا به روایت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) خدای تعالی فرموده:

لا اله الا الله حصنی و کسی که خود را به قلعه انس الهی پناهنده می‌کند معبودش جز او نیست، اما کسی که هوای نفسش را معبود قرار داده در معرض تاخت و تاز شیطان است نه در قلعه خدا.

یکی از دام‌های شیطان این است که در حال نماز تو را به فکر آخرت و انجام اعمال خیر وادارد تا از فهم معانی نماز غافل شوی. پس توجه داشته باش که هر فکری تو را از درک معانی قرآن غافل کند وسوسه شیطان است، چه اینکه تلفظ این کلمات و تکان دادن زبان مقصود خدای تعالی نیست بلکه مقصود حق تعالی این است که بنده آنچه را در نماز می‌گوید بفهمد.

مردم در چگونگی اداء قرائت بر سه دسته‌اند:

- ۱ - کسانی که زبانشان در حرکت و مشغول قرائت است ولیکن قلبشان از کاری که می‌کنند غافل است.
 - ۲ - کسانی که زبانشان در حرکت و مشغول قرائت است و قلبشان پا به پا دنبال زبان حرکت می‌کند و معانی گفتارش را می‌فهمد، مثل اینکه این سخنان را از دیگری می‌شنود، این مرتبه درجه اصحاب یمین است (۱۰۶).
 - ۳ - کسانی هستند که قبل از آنکه زبانشان کلمات را اداء کند قلبشان معانی را درک کرده سپس زبان را برای ابراز معانی به خدمت می‌گیرند.
- بسیار فرق است بین اینکه زبان ترجمان قلب باشد تا اینکه معلم او باشد، اما مقربین زبانشان در خدمت قلب و ترجمان اوست (۱۰۷)
- پایان کلام ابوحامد (۱۰۸).
- پس بر تو باد که خشوع و حضور قلب در نماز را از دست ندهی.

فصل دوازدهم : خشوع و خضوع و حضور قلب

افعال نماز به منزله ظرفی است که هدف نماز در آن جای گرفته است، بنابراین به جا آوردن نماز در حال غفلت از هدف آن، ظرفی را ماند که بی‌محتوا است و همان طور که انسان به ظرف خالی توجه ندارد، خدا را به نمازی که در آن توجه به هدف نباشد عنایتی نیست، لذا آیات و روایات بسیاری در این مورد وارد شده که ما به مناسبت حال تعدادی از آنها را ذکر می‌کنیم:

آیات

- ۱ - و الذین هم فی صلاتهم خاشعون (۱۰۹).
 - ۲ - فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون (۱۱۰).
- در این آیه شریفه گروهی را نکوهش می‌کند در حالی که اعتراف به نمازگزاری آنها می‌کند، این نکوهش به خاطر آن نیست که آنها نماز را ترک می‌کنند بلکه به این خاطر است که در نماز غافلند.
- ۳ - لا تقربوا الصلوه و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون (۱۱۱).
- این آیه شریفه اشاره به مستی دنیا دارد، زیرا علت حکم را در آیه بیان کرده.
- ۴ - و لاتکن من الغافلین (۱۱۲).
 - ۵ - اقم الصلوه لذكری (۱۱۳).

روایات

- ۱ - پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم): هر کس دو رکعت نماز بخواند و در آن راجع به چیزی از امور دنیا فکر نکند خدا گناهان گذشته‌اش را می‌بخشد (۱۱۴).
- ۲ - پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم): هنگامی که نماز واجبی را به جا می‌آوری آن را در وقتش به جای آر و در آن مانند کسی باش که آخرین نماز عمرش را می‌خواند، و می‌ترسد بعد از این هرگز موفق به خواندن نماز نشود (۱۱۵).
- ۳ - پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم): نمازی که در آن حضور قلب نباشد مورد توجه خدا نیست (۱۱۶).
- ۴ - امام صادق (علیه السلام): هر کس یک نمازش مورد قبول خدا باشد عذاب الهی را نمی‌بیند، و هر کس که خدا یک عمل خیرش را بپذیرد عذابش نمی‌کند (۱۱۷).
- ۵ - روایت است که جناب ابراهیم خلیل (علیه السلام) صدای آه و ناله‌اش از فاصله یک میل شنیده می‌شد و در نماز اضطرابی بسان اضطراب دیگ جوشان داشت.
- ۶ - در مورد امام حسن (علیه السلام) روایت شده: که بعد از اتمام وضو رنگش تغییر می‌کرد و هنگامی که در آن مورد از حضرت سؤال می‌شد می‌فرمود: برای کسی که می‌خواهد بر صاحب عرش خدا وارد شود سزاوار است که رنگش تغییر کند.
مانند همین مطلب در مورد حضرت زین العابدین (علیه السلام) نیز روایت شده است.
- ۷ - در مورد امام سجاد (علیه السلام) روایت شده که به هنگام وضو رنگش به زردی می‌گرائید و چون خانواده‌اش می‌پرسیدند: این چه حالتی است که بر شما عارض می‌شود؟ می‌فرمود: آیا می‌دانید در مقابل چه کس می‌خواهم بایستم؟
- ۸ - امام سجاد (علیه السلام) را می‌دیدند که در حال نماز عبا از دوش مبارکش افتاده و حضرت توجهی به آن ندارد، تا از نماز فارغ شد. مردی از آن حضرت علت بی‌توجهی به عبا را پرسید.
حضرت فرمود: وای بر تو می‌دانی در مقابل چه کسی بودم! خدا نماز بنده‌اش را نمی‌پذیرد مگر نمازی که در آن توجه باشد.
- راوی می‌گوید: گفتم فدایت شوم بنابراین ما هلاک می‌شویم. فرمود: نه این چنین نیست، خدای تعالی نقص و کمبود نمازها را با نافله جبران می‌کند.
- ۹ - از امام صادق (علیه السلام): حضرت سجاد (علیه السلام) هنگامی که برای نماز برمی‌خواست رنگش تغییر می‌کرد و چون سر به سجده می‌نهاد سر بر نمی‌داشت تا عرق از بدن مبارکش جاری می‌شد.
- ۱۰ - از امام صادق (علیه السلام): پدرم (علیه السلام) می‌فرمود: حضرت سجاد (علیه السلام) به گونه‌ای بود که چون به نماز برمی‌خواست مانند ساقه درختی بود که اصلاً حرکت نمی‌کرد مگر قسمت‌هایی از بدن او که در وزش باد به حرکت درمی‌آمد.

مرحوم علامه مهدی طباطبائی را در این مقام ابیاتی است که به خاطر لطافتشان عین آنها را ذکر کرده سپس ترجمه می‌کنیم (۱۱۸).

علیک بالحضور و الاقبال فی جمله الا قوال و الافعال

بر تو باد حضور قلب و توجه به خدا در تمام گفته‌ها و افعال نماز.

و الصدق فی النیه و الأخبات فانها حقیقه الصلاه

و بر تو باد که نیتی صادقانه و خشوعی بی‌ریا داشته باشی که صداقت در نیت و خضوع حقیقت نماز است.

و لیس للعبد بها ما یقبل الا الذی کان علیه یقبل

در نماز چیزی نیست که از بنده پذیرفته شود، مگر آن اعمالی که با توجه به جا آورده شود.

و صل بالخضوع و التخشع و کن اذا صلیت کالمودع

نماز را با خضوع و خشوع به جای آور و هنگامی که نماز می‌خوانی مانند کسی بخوان که با نماز خدا حافظی می‌کند.

و استعمل الوقار و السکینه و استحضر المقاصد المکنونه

و با وقار و سکینه نماز بخوان و به هنگام نماز مقاصد درونیات را در نظر بگیر.

و خذ من الاکمام لب الثمره و اطلب من المعدن اصل الجواهره

پوسته‌ها را انجام بده ولی از آنها مغز را انتخاب کن و از معدن اصل گوهر آن را دنبال کن.

ایاک من قول به تفند و انت عبد لهواک تعبد (۱۱۹)

برحذر باش از گفته‌ای که در آن صادق نباشی در حالی که هوای نفست را بندگی کرده‌ای.

تلهج فی ایاک نستعین و انت غیر الله تستعین

در نماز می‌گویی فقط از تو یاری می‌خواهیم در حالی که تو از غیر خدا یاری می‌جویی.

ینی علی الباطن حسن ما علن ما اقیح القبیح فی زی الحسن

نیکویی ظاهر از باطن زیبا خبر می‌دهد، ولی چقدر زشت است باطن زشتی که ظاهرش زیبا باشد.

حسن له الباطن فوق الظاهر و اعبد بالتقوی الطاهر

باطنت را برای خدا بیش از ظاهر نیکو کن و با قلبی پاک و باتقوی او را پرستش نما.

و تب الیه و انب و استغفر و سدد الطاعه بالتفکر

به سوی او توبه و انابه کن و از او طلب مغفرت نما و طاعتت را با تفکر قوام بخش.

و قم قیام المائل الذلیل و ما بین ایدی الملک الجلیل

و چون ایستادن بنده‌ای ذلیل در مقابل پادشاهی قدرتمند بایست.

و اعلم اذا ما قلت ما تقول و من تناجی و من المسؤول

و هنگامی که سخن می‌گویی بدان که چه می‌گویی و با چه کسی مناجات می‌کنی و از چه کسی می‌خواهی.

ابوحامد و بعضی دیگر از علماء (۱۲۰) فرموده‌اند: که مسایل باطنی نماز که حیات نماز در آن خلاصه می‌شود شش چیز است:

۱ - حضور قلب.

۲ - تفهم.

۳ - تعظیم.

۴ - هیبت.

۵ - رجاء.

۶ - حیاء.

حضور قلب

۱. منظور از حضور قلب این است که قلب انسان از غیر نماز خالی باشد و گفتار و کردار انسان در آن با هم مقرون بوده و فکر در غیر آنها غوطه نخورد، پس هرگاه فکر انسان از غیر نماز فارغ شود و یاد نماز در قلب بماند و انسان از آن غافل نباشد حضور قلب حاصل شده.

۲. تفهم: یعنی فهمیدن معانی کلام، فهم معانی کلام از حضور قلب بالاتر است چه اینکه ممکن است کسی در تلفظ حضور قلب داشته باشد ولی به معنی آنها بی‌توجه باشد، بنابراین در تفهم انسان یک قدم فراتر می‌نهد و علاوه بر لفظ معنی آن را می‌فهمد، ولی همه مردم در احراز این درجه یکسان نیستند.

علتش هم این است که مردم در فهم معانی قرآن و تسبیحات در یک مرتبه نیستند، چه بسایند معانی لطیفی که نمازگزار در اثناء نماز به آنها پی می‌برد در حالی که قبل از آن حتی در ذهنش خطور نکرده بود، و از همین جهت است که نماز انسان را از فحشاء و منکر باز می‌دارد، زیرا اموری را به انسان می‌فهماند که خاصیت طبیعی درک آنها ترک فحشاء و منکر است.

۳. تعظیم: یعنی بزرگداشت مخاطب (خدا)، نمازگزار در این مرحله پا را یک قدم از تفهم فراتر می‌نهد، چه اینکه بسیاری افراد با دیگران صحبت می‌کنند و حضور قلب هم دارند و معنای کلام خود را نیز می‌فهمند ولی عظمتی برای مخاطب قائل نیستند.

۴. هیبت: هیبت عبارت از خوفی است که از تعظیم ناشی می‌شود، بنابراین بعد از تعظیم و بالاتر از آن است و البته باید توجه داشت که هر ترسی را هیبت نمی‌گویند بلکه هیبت همان ترسی را می‌گویند که از تعظیم و اجلال ناشی می‌شود.

۵ - رجاء: شایسته است که بنده امیدوار باشد که از طریق عبادت به پاداش الهی برسد، همچنان که می‌ترسد به خاطر تقصیراتش مورد عقاب قرار گیرد.

۶ - حیاء: منشأ این حالت این است که انسان همیشه خود را گناهکار و تقصیرکار بداند.

پس از شمارش این معانی به ذکر علل و اسباب آن پرداخته چنین فرموده‌اند:

سبب حضور قلب همت است، قلب انسان تابع توجه و اراده است، قلب در جایی حاضر نمی‌شود مگر برای انسان از اهمیت برخوردار باشد، هرگاه مسأله‌ای برای انسان مهم باشد در آن حضور قلب حاصل می‌شود، و این ربطی به خود قلب ندارد و تابع میل او نیست، چه این مسأله از فطریات انسان است.

هنگامی که کسی نماز می‌خواند و حضور قلب ندارد، در آن لحظه قلبش بیکار نمی‌ماند، بلکه در جایی حاضر است که همت صاحبش مصروف آن است، بنابراین چاره‌ای برای رسیدن به حضور قلب نیست مگر اینکه انسان همتش را بر نماز بگمارد. البته گماشته شدن همت بر کاری نیز بدون سبب نیست بلکه باید قبلاً این باور برای انسان حاصل شود که رسیدنش به هدف مطلوب به نماز بستگی دارد.

و این همان باور به آیه شریفه و لالاخره خیر و ابقی و باور و تصدیق به این است که نماز وسیله رسیدن به این زندگی ابدی است. هنگامی که به این دو، یک باور دیگر اضافه کنیم و آن اینکه دنیا حقیر و پست است، از مجموع این باورها حضور قلب حاصل می‌شود.

اما سبب تفهم بعد از حضور قلب تداوم تفکر و توجه ذهن به درک معانی نماز است، و راه رسیدن به آن علاوه بر آنچه در مورد حضور قلب گفته شد، روی آوردن به تفکر و آمادگی برای زدودن خواطر مزاحم از ذهن است.

راه زدودن این خواطر بستن سرچشمه‌ها و قطع ریشه‌های آنها است، بستن سرچشمه و قطع ریشه به این معنی که انسان خود را از آنچه خاطر و ذهنش را به خود جلب می‌کند جدا کند.

تا زمانی که کسی موفق به قطع خیالات و افکار مزاحم نشود برای نماز آمادگی پیدا نمی‌کند.

انسان چیزی را یاد می‌کند که دوست دارد، یاد محبوب بر قلب انسان غلبه می‌نماید و به همین خاطر است که کسانی که غیر خدا را دوست دارند هیچگاه نمازی بدون فکر و خیال به جا نمی‌آورند.

تعظیم: حالتی است برای قلب که از دو شناخت متولد می‌شود.

۱ - شناخت جلال و عظمت خدا که از پایه‌ها و اصول ایمان است تا معتقد به بزرگی کسی نباشی نفست به تعظیم و بزرگداشت او تسلیم نمی‌شود.

۲ - شناخت حقارت و پستی نفس و اینکه بنده‌ای است در تسخیر خداوند و تربیت شده او.

هنگامی که انسان این دو شناخت را پیدا کرد حالت انکسار و شکستگی پیدا می‌کند؛ و این همان حالت تعظیم است، این دو شناخت حتماً باید با هم باشند وگرنه موجب حالت تعظیم و خشوع نمی‌شوند زیرا کسی که خود را ایمن و بی‌نیاز از دیگران می‌داند ممکن است صفات عظمت را در دیگری ببیند و بشناسد ولی با شناخت عظمت دیگری حالت خشوع و تعظیم در مقابل او برایش حاصل نمی‌شود، چه اینکه شناخت پستی و نیازمندی نفس با او نیست.

هیبت: حالتی است برای نفس که از شناخت قدرت و سطوت و نفوذ اراده خدا در مورد انسان و بی‌مبالاتی انسان در مقابل این اراده نافذ به وجود می‌آید.

اگر انسان این را بداند که ملک خدا وابسته به کسی نیست و حتی اگر تمام مخلوقاتش را از بین ببرد ذره‌ای از ملکش ناقص نمی‌شود و در مورد انبیاء مطالعه، و حالات اوصیاء را بررسی کند که آنها با حالی که قدرت بر دفع هر مصیبتی داشتند چقدر گرفتاری برایشان پیش آمده خوفش بیشتر می‌شود و به طور کلی هر چه انسان شناختش راجع به خدا بیشتر شود، ترسش از او بیشتر می‌گردد.

سبب رجاء: شناخت لطف و کرم، و شناخت نعمت عمومی و همه‌گیر، و صدق وعده‌های خداست.

هنگامی که انسان این مسائل را باور کرد از مجموع آنها حالت رجاء حاصل می‌شود.

سبب حیاء این است که: انسان همیشه خود را در مقابل خدا تقصیرکار بداند، و بداند که از انجام عبادات و اداء شکر نعماتش آن طور که شایسته اوست عاجز است.

این شناخت باعث تقویت شناخت عیوب نفس و آفات آن و قلت اخلاص و نیات ناپاکش می‌شود.

بدین وسیله این انسان می‌تواند به خوبی هدف خود را از کردارش بشناسد و بفهمد که چگونه نفسش در تمام فعالیت‌ها به دنبال بهره‌های دنیوی است.

این باورها به اضافه این که خدا بر اندرون قلوب و خطورات آنها هر چند خفی و دقیق باشد آگاه است، موجب حالتی می‌شوند که آن را حیاء می‌نامند.

فصل سیزدهم : قرائت

اگر نماز را از دریچه‌ای بنگریم که رابطه بین بنده و مولا است و اینکه هر نماز میناقی نو و عهدی است جدید با خدا که پا از دایره بندگیش فراتر نگذاریم، شاید مهمترین قسمت نماز قرائت حمد و سوره به خصوص حمد باشد. چه معانی دقیق و مفاهیم عمیق که در این جملات کوتاه نهفته، البته جای تعریف نیست چه اینکه کلام خداست و همین بس برای آن که از هر تعریف بی‌نیاز باشد، لذا درک معانی این قسمت نماز عامل مؤثری در حضور قلب و دیگر شرایط نماز است.

آنچه در این قسمت نقل می‌شود جز یک قول و یک نظریه چیز دیگری نیست و آن را به عنوان فتح بابی در تفکر و تعمق در این کلام عزیز عنوان می‌کنیم به امید اینکه خواستاران رضایت پروردگار با تلاش و کوشش پی‌گیر خود را به درجات عالی نمازگزاران مخلص برسانند.

ابوحامد می‌گوید: هنگامی که بسم الله الرحمن الرحيم می‌گویی قصد تبرک برای شروع خواندن قرآن به این کلمه شریفه نم (۱۲۱) و معنی‌اش را این بدان که همه امور به دست خداست و بدان که منظور از اسم در این کلام شریف مسمی است.

پس اگر همه چیز در دست خداست لاجرم الحمد لله رب العالمین.

سپاس شایسته اوست چرا که نعمت‌ها از اوست پس هر که نعمتی را از غیر خدا بداند یا به خاطر نعمتی غیر خدا را سپاس گوید به اندازه همان اعتقاد و توجه به غیر در بسم الله و الحمد لله گفتن نقصان و کمبود دارد، اگر چه شبانه روز حمد و بسم الله ورد زبانش باشد. البته این در صورتی است که انسان کسی را در اعطای نعمت، مستقل بداند، اما اگر به عنوان وسیله‌ای از طرف خدا به او نظر شود نه تنها تشکر از او اشکال ندارد بلکه عملی است پسندیده.

و هنگامی که می‌گویی: الرحمن الرحيم الطاف الهی را در نظر بگیر و ببین که چگونه به هر طریق، لطفش شامل حال بوده و هست آنگاه معنی رحمت الهی را می‌فهمی و به آن امیدوار می‌شوی.

و چون مالک یوم الدین می‌گویی او را بزرگ شمر که هیچ ملکی جز برای او نیست و خوف او را در جان داشته باش که روز داوری در پیش است و اوست آن کسی که در آن روز داوری خواهد کرد، آنگاه اخلاص خود را تجدید کن و بدان که اگر او یاریت نمی‌کرد موفق به نماز و عبادت نمی‌شدی و اوست که بر تو منت نهاده و به اطاعت موقت نموده و تو را به خدمتش خوانده، شایسته مناجاتش کرده است. و اگر تو را از توفیق محروم می‌کرد همراه با شیطان، مطرود درگاه او بودی.

بنا به قولی دو جمله ایاک نعبد و ایاک نستعین از آن جهت با صیغه جمع آورده شده که انسان نفس خود را خرد و کوچک کند چه عبادت و استعانت یک انسان شایستگی محضر حق تعالی را ندارد، لذا با عبادات و استعانت‌های دیگران جمعش کن زیرا بالآخره بین تمام عبادات یک عبادت مقبول وجود دارد و امید آن هست که عبادت تو هم با عبادات مقبول مورد قبول خداوند واقع شود این درست مثل فروش یک کالا است که یا همه‌اش را رد می‌کنند یا قبول و هیچگاه آن را قسمت نمی‌کنند که یک قسمت را قبول و قسمت دیگر را رد کنند و خدا کریم‌تر از آن است که عبادات تمام مخلوقاتش را رد کند، پس اگر عبادات جمعی باشد همه آنها پذیرفته می‌شود.

و به همین خاطر است که گفته‌اند: نماز را در اول وقت با جماعت بخوان و هنگام دعا و درخواست حاجت از خدا با درود بر محمد (صلی‌الله علیه و آله و سلم) و خاندانش شروع کن، بعد از آن حاجت بخواه و در آخر بر پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) درود فرست، چه آنکه خدا کریم‌تر از آن است که صدر و ذیل یک دعا را قبول کند و وسطش را نپذیرد.

چون از واگذاری امرت به خدا به وسیله بسم الله و الحمد لله و از اظهار حاجت و نیازت به کمک او، فارغ شدی نیازت را معین کن ولی مهم‌ترین حاجات را بخواه و بگو: اهدنا الصراط المستقیم یعنی همان راهی که ما را به جوار قربت راهنما باشد و به وادی رضایت برساند و آنگاه این صراط را توضیح ده و برایش نمونه ذکر کن، راه کسانی را که خدا به آنها نعمت هدایت داده بخواه یعنی راه انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین.

صراط الذین انعمت علیهم.

و از راه کسانی که چون کفار و منافقین مورد غضب خدا واقع شدند و کسانی که چون یهود و نصاری و ستاره‌پرستان به وادی ضلالت افتادند به خدا پناه ببر.

غیر المغضوب علیهم و لا الضالین.

چون سوره فاتحه را به این روش تلاوت کردی از جمله کسانی می‌شوی که خداوند در حدیث قدسی به پیامبرش درباره آنان چنین می‌فرماید: نماز را بین خود و بندهام تقسیم کرده‌ام که نصفش از من باشد و نیم دیگرش از آن بندهام، بندهام می‌گوید: الحمد لله و خدا می‌گوید بندهام مرا ستود.

و همین است معنی سمع الله لمن حمده.

اگر تنها بهره‌ات از نماز یاد جلال و عظمت خدا باشد بارزش‌ترین غنیمتی است که می‌توان به دست آورد تا چه رسد به اینکه تو امیدها به فضل و پاداش او داری.

به همین منوال هر سوره‌ای را که بعد از فاتحه بخوانی همان طور که در باب قرائت قرآن ذکر می‌شود سزاوار است در آن تفهم کنی.

و از امر و نهی و وعده وعیدهای غافل نشو، و در موعظه و اخبار انبیاء گذشته و یادآوری احسانات و تفضلاتش به درستی دقت کن.

چه اینکه هر فرازی از آیات قرآن حقی دارند که باید اداء شود مثلاً حق وعده، امید به رحمت خدا و حق وعید، ترس از عقاب اوست.

حق امر و نهی، تصمیم بر اطاعت و حق نصیحت‌های آن، قبول پند و اندرز و حق ذکر احسانات، شکر و حق شنیدن اخبار انبیاء عبرت گرفتن است.

البته این معانی نسبت به درجات فهم افراد متفاوت و فهم هر کس به علم و صفای قلبش بستگی دارد، به طوری که درجات آن قابل شمارش نیست.

نماز کلید درک قلوب است و در نماز است که اسرار این کلمات کشف می‌شود.

این است حق قرائت در نماز و همین است حق اذکار و تسبیحات آن، پس مراقب چگونه خواندن نماز باش، آن را با ترتیل و شمرده بخوان و در خواندن شتاب مکن زیرا در کلام شمرده بهتر می‌توان تأمل و دقت کرد.

فصل چهاردهم : ادامه قیام

ابوحامد می‌گوید: تداوم قیام اشاره به این است که قلب نمازگزار با حضوری یکنواخت متوجه خدا است. از پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم): تا زمانی که نمازگزار روی از نماز برنگرداند خدا روی سوی او دارد پس همچنان که واجب است انسان سر و چشمش را از توجه به اطراف نگه دارد همان طور واجب است اندرونش را از توجه به غیر نماز حفظ کند.

پس هرگاه قلبش از نماز به جهت دیگر منحرف شد به او تذکر دهد که خدا آگاه است و به او یادآوری کند که چقدر زشت است مناجات کردن با خدا در حالی که با غفلت، به او بی‌اعتنایی می‌کنی.

بر تو باد خشوع قلب که سرچشمه حفظ ظاهر و باطن از انحراف، خشوع است.

اگر باطن انسان خاشع شود حتماً ظاهرش خاشع می‌شود چه اینکه ظاهر تحت سیطره باطن است.

از حضرت رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) است که مردی را در حال نماز دید که با ریش خود بازی می‌کند فرمود: بدانید که اگر این مرد قلبش خاشع بود، جوارحش نیز خاشع می‌شد.

زیرا رعیت محکوم شیوه سلطان است و به همین خاطر در دعا وارد شده: اللهم اصلح الراعی و الرعیه (۱۲۲) و سلطان وجود ما قلب ماست. همه اینها مقتضای طبع انسان در مواجهه با بزرگان دنیاست، پس چگونه کسی که خدا را می‌شناسد طبعش اقتضای توجه در مقابل او را نداشته باشد. کسی که در مقابل غیر خدا به حالت خشوع می‌ایستد و در مقابل خدا بی‌توجه و نامرتب است نسبت به جلال و عظمت و علم بی‌نهایت او که بر تمام سرائر آگاه است شناخت پیدا نکرده و نتوانسته این کلام شریف خدا را بفهمد الذی یراک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین (۱۲۳).

فصل پانزدهم : رکوع

ابوحامد می‌گوید: سزاوار است به هنگام رکوع دوباره کبریا و عظمت خدا را در نظر آوری و در حالی که از عذاب خدا به خدا پناه می‌بری به پیروی از روش نبی اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) دستانت را تا بناگوش بلند کرده و آنگاه رکوع کنی، سپس تواضع و افتادگیت را با رکوع از سر بگیر و سعی کن قلبت شکسته شود و خشوعت مضاعف گردد.

با این حال رکوع کن و مولایت را عزیز دار و بزرگ شمار و پستی خود و بلندمرتبگی پروردگارت را از یاد مبر و از او بخواه که یاریت کند که این معنی در قلبت ثابت شود آنگاه پروردگارت را تنزیه کن و به عظمتش شهادت ده زیرا او بزرگتر از هر بزرگی است و برای تأکید عظمتش در قلب، شهادت را تکرار کن.

سپس با امید ترحمش سر از رکوع بردار و به وسیله ذکر سمع الله لمن حمده (۱۲۴) امیدت را تشدید نما، چه اینکه این جمله به منزله اجاب الله من شکره (۱۲۵) می‌باشد، آنگاه در ادامه این کلام خدا را شکر و ستایش کن که شکر منشأ ازدیاد نعمت است و بگو الحمد لله رب العالمین (پایان کلام ابوحامد)

سپس بر خشوع و تذلل خود بیفزا و بگو: اهل الکبریا و العظمه و الجود و الجبروت (۱۲۶).

مرحوم صدوق (۱۲۷) روایت می‌کند که از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) سؤال شد معنی کشیدن گردن در حال رکوع چیست؟ حضرت فرمود: این که به تو ایمان دارم اگر چه گردنم را بزنی.

و در کتاب مصباح الشریعه از امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کند که فرمود هر بنده‌ای یک رکوع حقیقی برای خدا به جا آورد خدای تعالی او را به نور درخشنده خود زینت بخشد و در سایه کبرپائش جا دهد و لباس برگزیدگانش را بر قامت او بیوشاند.

رکوع مرحله اول است و سجده مرحله دوم هر کس او را آن طور که شایسته است به جا آورد برای مرحله دوم صلاحیت پیدا می‌کند و در رکوع ادبی باید به جا آورد و در سجده نزدیک شود، هر کس شرط ادب به جا نیاورد صلاحیت قرب ندارد، پس مانند خاضعین در مقابل خدا رکوع کن و در سایه سلطنت او عظمت یاب و اعضایت را برای او فروگذار چون کسی که هراسان است و بر آنچه که نصیب راکعین می‌شود و از دست او رفته افسوس می‌خورد (۱۲۸).

فصل شانزدهم : سجده

ابوحامد می‌گوید: سپس به سوی سجده فرود آی که سجده بالاترین درجه فروتنی و اظهار اطاعت است آنگاه عزیزترین اعضاء یعنی صورت را بر پست‌ترین اشیاء یعنی خاک قرار ده.

اگر برای امکان داشت که بین خاک و صورت حائل نباشد و بر زمین سجده کنی همین کار را کن که بیشتر خضوع را در تو برمی‌انگیزد و خواری را بیشتر به وجودت می‌کشانند (۱۲۹).

هنگامی که نفست را محل استقرار ذلت قرار دادی بدان که آن را در محل مناسبش قرار داده‌ای و فرع را به اصل ملحق کرده‌ای چه اینکه اصل تو از خاک است، تو از خاک خلق شده‌ای و به خاک برمی‌گردی.

در این هنگام عظمت خدا را در قلب احضار کن و بگو: سبحان ربی الأعلی و بحمده و با تکرار، تاکیدش کن که یک بار چندان اثر ندارد. چون قلبت رقیق و درونت تطهیر شود امیدت به رحمت خدا صادق و به جا است که رحمت او به طرف ضعیفانی که در مقابلش تذلل کنند سرازیر است، و هرگز متکبران سرکش را شامل نمی‌شود پس سر بردار در حالی که تکبیر می‌گویی و طلب حاجت می‌کنی و از گناهانت استغفار می‌نمایی.

سپس برای تأکید و تشدید تواضع دوباره به همین ترتیب سجده کن.

مرحوم صدوق (قدس سره) از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) روایت می‌کند که از حضرت، معنی سجده اول پرسیده شد فرمود تأویلش این است که خدایا تو ما را از خاک خلق کرده‌ای و هنگامی که سر برمی‌داری تأویلش این است که ما را از زمین بیرون آورده‌ای و تأویل سجده دوم این است که خدایا دوباره ما را به زمین برمی‌گردانی و تأویل سر برداشتن از آن این است که بار دیگر ما را از زمین خارج می‌کنی.

در کتاب مصباح الشریعه از حضرت امام صادق (علیه السلام) چنین نقل می‌کند:

به خدا قسم کسی که یک بار سجده را به طور شایسته به جا آورد زیان نمی‌کند و کسی که در آن حال پروردگارش را مانند فریبه‌های نفسش بفریبد و از انس دنیا و راحت آخرت که خدا برای ساجدین در نظر گرفته غافل باشد رستگار نخواهد شد و کسی که در حال سجود تقریبش را به خدا نیکو کند هرگز از خدا دور نشود و کسی که در آن حال شرط ادب به جا نیارد و با دلبستگی به غیر خدا حرمتش را ضایع کند، هرگز به خدا نزدیک نشود.

پس مانند کسی که برای خدا متواضع است و می‌داند که از خاکی خلق شده که لگدکوب مردم است و از نطفه‌ای ترکیب یافته که همه از آن نفرت دارند، سجده کن.

مقصود خداوند از سجود بندگان این است که سجده سبب تقرب قلب و روح و ضمیر بندگان باشد، پس هر که به خدا نزدیک می‌شود از غیر او دور می‌شود، آیا نمی‌بینی که در ظاهر، حالت سجود حاصل نمی‌شود مگر اینکه از همه اشیاء چشم‌پوشی و همه از چشم تو

ناپدید شوند، همچنین است امر باطن، کسی که در نماز قلبش به غیر خدا بستگی دارد به همان چیز نزدیک و از هدف نماز دور است، خدای تعالی در قرآن مجید چنین می‌فرماید: ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه (۱۳۰).

و حضرت رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) فرمود: خدای تعالی می‌فرماید:

هرگاه بر قلب بنده‌ای اطلاع پیدا کنم و بدانم که او دوست دارد مخلصانه برای رضایت من عبادت کند سرپرستی او را به عهده می‌گیرم و هر کس در نمازش به غیر من مشغول شود خودش را استهزاء کرده و نامش در دیوان زیانکاران ثبت می‌شود (۱۳۱).

فصل هفدهم : تشهد

شهید ثانی (قدس سره) می‌فرماید: چون پس از به جا آوردن این افعال دقیق و دریافتن این اسرار عمیق که خطرهای بزرگ و هولهای عظیم در بر داشتند به تشهد نشستنی خوف کامل و حیاء و ترس داشته باش که مبدا هیچ یک را شایسته انجام نداده باشی و شرائط آنها را کامل نکرده باشی و نمازت در دیوان مقبولین نوشته نشود، پس دستت را چنان قرار داده که انگار از فواید نماز خالی است و مگر خدا با رحمتش کمبود تو را جبران کند و با فضل و رحمتش عمل ناقصت را بپذیرد، حالا به مبدأ و اصل دین برگرد و به کلمه توحید - یعنی دژ محکم خدا که هر کس داخل آن شود در امان است - متمسک شو و به وحدانیتش شهادت ده چه اینکه جز او دستگیری نیست.

و حضرت رسول خاتم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) را به خاطر بی‌اور و نبوت و رسالتش را شهادت ده و بر او و خاندانش درود فرست و با این کار عهده‌ت را با خدا تجدید کن زیرا شهادتین اولین وسیله و اساس تمام فضائل هستند.

پس اگر نمازت را آن گونه که شایسته است - یعنی همان صورتی که اگر یک بار توانسته باشی نماز بخوانی تا ابد رستگاری - به جا آورده‌ای در انتظار جواب رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) باش که در جواب درودت ده بار بر تو درود فرستد.

در کتاب مصباح الشریعه آمده است که حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

تشهد، ثناگویی خداست پس در نهان بنده خدا باش و در عمل برای او خضوع کن هم چنان که در ادعا بنده او هستی.

و صدق گفتار را به صفای باطن متصل کن، زیرا که خدا تو را بنده آفریده و تو را مأمور نموده که او را با قلب و زبان و جوارحت پرستی و عبودیت تو در مقابل ربوبیت او تحقق یابد و بدان که اختیار خلاق به دست اوست و نفسی نمی‌کشند و لحظه‌ای زندگی نمی‌کنند مگر مشیت او تعلق گیرد و مردم جز با اذن و اراده او نمی‌توانند کوچکترین حرکتی کنند.

آنگاه پس از جملاتی طریق بندگی را چنین بیان می‌فرماید: بندگی را این گونه به جا آور، که به حکمت او راضی باشی و در عبادت و به جا آوردن او امرش مطیع؛ و ببین چگونه به تو دستور داده که بر نبیش محمد (صلی‌الله علیه و آله و سلم) درود فرستی پس درود او را به درود پیامبر و طاعتش را به طاعت نبی و شهادتش را به شهادت رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله و سلم) متصل کن و بنگر که برکات شناخت و احترام حضرت رسول (صلی‌الله علیه و آله و سلم) از دست نرود و از فایده درود فرستادن بر او محروم نشوی (۱۳۲).

فصل هجدهم : سلام

شهید ثانی (قدس سره) می‌فرماید: چون از تشهد فارغ شدی خود را در محضر حضرت رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) و فرشتگان مقرب خدا و جمیع انبیاء و ائمه (علیهم السلام) و فرشتگان محافظت که مأمور شمردن اعمال تو هستند فرض کن و همه را در نظر بیاور و آنگاه بگو: السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

توجه کن که ضمیر کم در علیکم به معنی شما و برای مخاطبت استعمال می‌شود، پس تا مخاطب خود را تعیین نکرده‌ای خطاب نکن که از هرزه‌گان بیهوده‌گو به حساب می‌آیی.

اگر خداوند با فضل و رحمت همه‌گیر و رأفت کامل خویش این نماز را - که از درجه قبول دور و به اوج قرب و وصول نالایق است - نمی‌پذیرفت و به جای واجب حقیقی به آن اکتفا نمی‌کرد چگونه ممکن بود خطاب کسی که مخاطبی را در نظر ندارد شنیده شود؟ و اگر امام جماعت بودی به اضافه آنان که ذکر شد، جماعت نمازگزاران را در سلام قصد کن و آنها باید سلام اول را در جواب سلام تو ذکر کنند و آنگاه مقصود تو یعنی سلام بر ائمه و انبیاء و فرشتگان را با سلام دوم اداء کنند.

اگر چنین کنید وظیفه سلام را به انجام رسانده‌اید و مستحق آن شده‌اید که خدای تعالی اکرام و احترامتان را بالا برد.

در کتاب مصباح الشریعه است که امام صادق (علیه السلام) فرمود:

معنی سلام در آخر نماز امان و امنیت است یعنی کسی که با خضوع و خشوع قلب دستور خدا و سنت پیامبرش را به جا آورده از بالای دنیا در امان و از عذاب آخرت رسته است.

سلام یکی از اسماء خدا است که آن را به ودیعه به مخلوقش سپرده تا در داد و ستدها و امانتداری‌ها و در روابط با هم برای تأیید و تصدیق هم‌نشینی‌ها و صحت آمیزش و معاشرتشان به کار برند.

اگر می‌خواهی که سلام را در جای خودش به کاربری و معنای آن را برسانی، پرهیز پیشه کن و باید دین و عقل و قلبت از دست تو سالم بمانند که آنها را با ظلمت گناهان آلوده نکنی و محافظین تو یعنی فرشتگانی که خدا برای محافظت تو مأمور کرده از تو در امان باشند و آنها را به ستوه نیاوری و به گونه‌ای با آنها رفتار کنی که از تو ملول و وحشتزده نشوند و بعد از آنها دوستانت را و سپس دشمنانت را ملاحظه کن که از تو در امان باشند.

پس اگر اینهایی که به تو نزدیکند از تو در امان نباشند آنها که دورترند هیچگاه در امان نخواهند بود، و کسی که سلام را این گونه در جای خود به کار نبرد نه سلامش بجاست و نه مسلمان است و نه تسلیم خدا، و در سلامش دروغ می‌گوید اگر چه اظهار سلام کند (۱۳۳).

باب سوم : نماز جمعه

شهید ثانی (قدس سره) می‌فرماید: نماز جمعه برای این است که آگاه باشی و هرگز فراموش نکنی که روز جمعه روز بزرگی است و عید جمعه عید شریفی است که خدای تعالی آن را به امت اختصاص داده و برای بندگانش چنین وقت شریفی را مقرر کرده تا در آن، بندگان را به جوار خود نزدیک کند، و آلام دوری را با امان‌نامه‌ای از عذاب تسکین بخشد. به همین خاطر است که آنها را تشویق نموده تا در این روز به اعمال صالح روی آرند و آنچه را که در بین هفته با سهل‌انگاری‌ها از دست داده‌اند جبران کنند، و نماز جمعه را مهمترین طاعت و موجب قربت در این روز قرار داده و در قرآن مجیدش آن را ذکر نامیده و این تنها نمازی است که خدا آن را ذکر نامیده و فرموده است:

یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون (۱۳۴).

در این آیه تأکیدات و تنبیهات بسیار نهفته و کسانی که بهره‌ای از معنویت برده باشند به آنها پی می‌برند. از مهم‌ترین رموزی که در این آیه شریفه نهفته است اینکه از نماز به ذکر (۱۳۵) تعبیر کرده تا توجه دهد که عالی‌ترین هدف نماز ذکر خدا در قلب، و حضور عظمتش در خاطر انسان است؛ و سر اینکه نماز انسان را از فحشاء و منکر باز می‌دارد همین است و چنین امری با توجه کامل به خدا و محو شدن در جلال او که همان ذکر اکبر و ذکر کثیر است (به طوری که در بعضی از تفاسیر به همین مضمون آمده است) میسر می‌شود چه رسد به این که مطلق ذکر همین حالت باشد (۱۳۶).

بنابراین واجب است که انسان به این نماز اهمیت بیشتری دهد و بعد از اینکه مقدمات آن مثل نظافت و به کار بردن بوی خوش و نهادن عمامه و تراشیدن سر و کوتاه کردن شارب و ناخن و مستحبات دیگر را با قلبی متوجه و صاف و مخلصانه به جا آورد، همان طور که برای ملاقات با پادشاهان دنیا آماده می‌شود برای دیدار با خدا و ایستادن در محضر او و بهره‌مندی از صحبتش آماده شود. البته نباید هدف از به جا آوردن این وظایف بهره‌های رفاهی (۱۳۷) باشد که زیانبار می‌شوی و جز حسرت بهره‌ای نمی‌بری بلکه هر چه می‌توانی مقاصدی را که موجب ثواب می‌شوند در عملت داخل کن تا ثواب عملت بیشتر شود.

باب چهارم : نماز عیدین

شهید ثانی (قدس سره) می‌فرماید: در مورد نماز عیدین (قربان و فطر) در قلبت این معنی را حاضر کن که امروز روز تقسیم جوائز و بخش رحمت و بخشش هدیه به کسانی است که قربانی یا روزه آنها قبول شده و وظائفشان را به درستی به جا آورده‌اند.

پس در نماز خشوع بسیار کن و در حال نماز و قبل از آن و بعد از آن تضرع به سوی خدا کن که اعمال را بپذیرد و تقصیرات را ببخشد؛ و حیاء کن از اینکه اعمال رد شود، و خجلت داشته باش از اینکه از درگاه طردت کنند و رسوایت سازند.

این روز عید کسانی نیست که لباس نو بپوشند بلکه فقط برای کسانی عید است که از وعید عذاب در امان باشند و از حسابرسی دقیق و تهدید سالم بمانند و با اعمال صالح خود شایسته برتری و افزایش احسان خداوند شوند.

پس در این روز مانند روزهای جمعه مقید به انجام مستحبات باش، و وسائل آمادگی رویارویی قلب با پروردگار و ایستادن در مقابل او را فراهم کن باشد که برای مناجات و خضوع در مقابل او شایستگی پیدا کنی.

در این روز از آنچه که به خاطرش خلق نشده‌ای شاد مشو بلکه باید شادیت از بخشش‌های الهی به بندگان عاملش باشد.

باب پنجم : نماز آیات

شهید ثانی (قدس سره) می‌فرماید: به هنگام نماز آیات پیشامدهای هولناک آخرت و زلزله‌های آن و گرفتگی خورشید و ماه و تاریکی قیامت و ترس خلایق از گرفتار شدن به عذاب و عقوبت الهی را به یاد آور.

و دعا و تضرع بسیار کن و با خوف و خضوع و خشوع از خدا رهایی از آن گرفتاری‌ها را طلب کن و از او بخواه که تو را از آن ظلمت بگذراند و به نور رهنمون شود و از لغزشهای چشم بپوشد.

از گناهانت توبه کن به امید آنکه به این نفس شکسته و سرافکنده که از تقصیر خود حیا بر او غلبه کرده نظری کند و توبه‌ات را بپذیرد و لغزشت را ندیده گیرد.

امام سجاد (علیه السلام) می‌فرماید: جز شیعیان ما کسی به خاطر خسوف و کسوف و زلزله نمی‌ترسد و به خدا استغاثه نمی‌کند پس اگر یکی از اینها رخ داد به خدا پناه ببرید و به او مراجعه کنید (۱۳۸).

امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می‌فرماید: به این خاطر به هنگام کسوف نماز واجب شده که کسوف از نشانه‌های خدا است و معلوم نیست که از آثار رحمت اوست و یا از عذابش ظاهر شده. پس رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم): علاقه داشت امتش به هنگام کسوف به خالق خود پناه برند تا شر آن را از آنها برگرداند و از پیامدهای آن حفظشان کند، همان طور که چون قوم یونس تضرع کردند عذاب را از آنها برگرداند.

قرائت قرآن

در رابطه مکالمه عبد و مولا قرائت قرآن کمتر از نماز اهمیت ندارد، چه اینکه همان طور که نماز سخن گفتن عبد با مولا است قرائت قرآن سخن گفتن مولاست با بنده اش لذا قرائت قرآن امری شریف است و چون نماز، شرائطی دارد که به جا آوردن آنها لازم است.

خدای تعالی در این باره می فرماید: رتل القرآن ترتیل (۱۳۹).

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در تفسیر این آیه شریفه می فرماید: ترتیل آن است که الفاظ قرآن را به درستی بیان کنی آن را چون شعر به تعجیل و بریده بریده نخوانی، و مانند ریک نیاشی پس به وسیله قرآن قلبهای سخت خود را بکوبید و سعی و همتان تمام شدن سوره نباشد.

خدای تعالی می فرماید: لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشیه الله (۱۴۰).

و ما بخت برگشتگان خود را می بینیم که قرآن می خوانیم و قلوبمان خاشع و متلاشی نمی شود و مصداق آن شده ایم که خدای تعالی می فرماید: ثم قست قلوبکم فکانت کالحجاره او اشد قسوه (۱۴۱).

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: قرآن با حزن نازل شده پس آن را با حزن بخوانید.

نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: قرآن بخوانید و گریه کنید و اگر نمی توانید گریه کنید خود را به گریه بزنید.

در کتاب مصباح الشریعه آمده است که امام صادق (علیه السلام) فرمود: کسی که قرآن بخواند و برای آن خضوع نکند و روحش پرواز نکند و حزن و خوف در او ریشه نزنند عظمت خداوند متعال را ناچیز شمرده و زیانبار است.

بنابراین قاری قرآن به سه چیز نیاز دارد:

۱ - قلب خاشع ۲ - بدن فارغ ۳ - محل خلوت.

چون قلبش برای خدا خشوع کند شیطان از او می گریزد.

و چون بدنش از کارهای دیگر فارغ شود برای خواندن قرآن آماده می شود و در نتیجه عارضه ای که او را از نور و فوائد قرآن محروم کند برای او پیش نمی آید.

و چون بعد از احراز این دو خصلت گوشه ای خلوت برگزید و از خلق کناره گرفت جان و روحش با قرآن انس می گیرد و حلاوت کلام خدا با بندگان صالحش را می چشد، و آنگاه لطف او را نسبت به این بندگان و اختصاص آنها را به کرامات خدایی و اشارات بدیعی در می یابد.

پس چون پیمانه ای از این سرچشمه نوشید هیچ حالتی را بر آن حالت و هیچ وقتی را بر آن وقت ترجیح نمی دهد، و آن را بر هر عبادت و طاعتی مقدم می دارد زیرا مناجات بی واسطه با پروردگار در این حال است.

پس بنگر که کتاب پروردگار و منشور ولایت خود را چگونه می‌خوانی و چه سان اوامر و نواهی او را اجابت و تا چه مقدار حدودش را مراعات می‌کنی زیرا که آن کتاب کریمی است که باطل از هیچ سویی نه از روبرو و نه از پشت سر به آن راه ندارد و آن فرستاده خدای حکیم ستوده است (۱۴۲).

پس آن را با ترتیل بخوان و هنگامی که به وعده و وعیدش می‌رسی بایست و در حال خود تأمل کن و در مثال‌ها و اندرزهایش تفکر کن و برحذر باش که با قرائت ظاهرش حدود آن را زیر پا بگذاری (۱۴۳).

ابوحامد را در این باب کلامی است که خلاصه‌اش این است:

کسی که می‌خواهد قرآن بخواند شایسته است اموری را در باطن دارا باشد که عبارتند از:

۱ - فهم عظمت و برتری کلام و درک فضل و لطف خداوند به بندگان خود، در نزول قرآن از عرش جلالش به درجه فهم خلائق.

۲ - بزرگداشت متکلم در این مرحله سزاوار است که قاری به هنگام شروع در قرائت عظمت متکلم (خدا) را در قلبش حاضر کند و بداند کتابی را که می‌خواند از نوع کلام بشر نیست و خواندن آن امری است بسیار مهم، چه خدای تعالی در شأنش می‌فرماید: لا یمسه الا المطهرون (۱۴۴).

همان طور که ظاهر جلد و صفحات قرآن از لمس شدن به وسیله ظاهر پوست غیر طاهر محافظت شده، باطن معنایش از باطن قلبی که از پلیدی‌ها بریده نشده و به نور بزرگداشت و تعظیم خدا منور نگشته‌اند محجوب است، و همان طور که هر دستی صلاحیت لمس قرآن را ندارد، هر زبانی صلاحیت تلاوت آن و هر قلبی شایستگی رسیدن به معانی آن را ندارد.

۳ - حضور قلب و ترک کردن خیالات و جولان در عوالمی غیر از آن چه در آن است، البته این حالت از بزرگداشت متکلم ناشی می‌شود، زیرا کسی که کلامی را که می‌خواند بزرگ شمرد از آن بشارت می‌گیرد و به آن مأنوس می‌شود و هرگز از آن غافل نمی‌گردد.

در قرآن چیزهایی هست که اگر قاری اهلش باشد باعث انس قلب می‌شوند پس چگونه ممکن است کسی که در قرآن در گشت و گذار است به دنبال انس با دیگری رود.

۴ - تدبر، تدبر امری است بالاتر از حضور قلب زیرا گاه می‌شود که انسان در غیر قرآن فکر نمی‌کند ولی به شنیدن الفاظ آن اکتفاء کرده و در آن تدبر نمی‌کند، در حالی که مقصود اصلی از قرائت قرآن تدبر است.

این قرآن است که می‌فرماید: افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفاله (۱۴۵).

و به همین خاطر است که ترتیل مستحب شده زیرا ترتیل در قرائت به انسان امکان می‌دهد در باطن قرآن تدبر کند.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرماید: عبادتی که در آن فهم نباشد و قرائتی که در آن تدبر نباشد خیر ندارد و اگر نمی‌توانی با یک مرتبه خواندن در آیه تدبر کنی آن را تکرار کن (۱۴۶).

۵ - تفهم: تفهم آن است که از هر آیه‌ای آنچه سزاوار است برای انسان روشن شود، زیرا قرآن مشتمل بر یادآوری صفات و افعال خداوند متعال و احوال انبیاء و تکذیب کنندگان انبیاء و اوامر و نواهی و بهشت و جهنم می‌باشد.

۶ - خالی بودن از موانع فهم.

اکثر مردم به خاطر پرده‌هایی که شیطان بر قلوب آنان کشیده از فهم معانی قرآن محروم شده اسرار برگزیده قرآن از چشمان آنها مخفی مانده.

پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: اگر شیاطین در اطراف قلوب فرزندان آدم نمی‌گردیدند، آنها ملکوت را می‌دیدند، و معانی قرآن از جمله ملکوت هستند، زیرا فقط با نور بصیرت درک می‌شوند و حواس ظاهری از درک آن درمانده است.

اکنون که از موانع فهم، سخن به میان آمد جا دارد که تعداد و چگونگی آنها را بیان کنیم:

موانع فهم چهار چیز است:

الف: اینکه انسان تمام همت خود را در دست ادا کردن حروف صرف کند، در نتیجه، تأمل و دقتش در مخارج حروف منحصر می‌شود و این عمل از مواردی است که شیطان انسان را به آن ترغیب می‌کند.

ب: اینکه انسان عقیده یا مذهبی را با تقلید پذیرفته باشد و بر آن جمود ورزد و بدون اینکه خودش با بصیرت به آن رسیده باشد فقط به صرف پیروی از دیگران نسبت به آن تعصب ورزد.

ج: اینکه بر انجام گناهی اصرار ورزد یا متصف به کبر یا مبتلا به هواهای دنیایی باشد، اینها باعث زنگار و تیرگی قلب می‌شوند درست مانند کثافات که روی آینه باشد.

د: اینکه یک تفسیر ظاهری از قرآن خوانده باشد و گمان کند کلمات قرآن معنی دیگری جز آنچه در این تفسیر آمده ندارند.

و غیر آن را تفسیر به رأی بداند و نداند که قرآن معانی بسیار و بطونی دارد.

۷ - تخصیص: تخصیص آن است که تمام خطابه‌های قرآن را متوجه به خود فرض کنی و هنگامی که امری از اوامر قرآن را می‌شنوی خود را مأمور بدانی و چون نهی از نواهی آن را می‌خوانی خود را منهی تصور کنی و چون وعده یا وعیدی می‌شنوی فرض کنی که وعده برای توست و تو را وعید می‌دهند و چون به پندی در قرآن رسیدی یا عبرتی در آن دیدی عبرت و اندرزگیری.

۸ - تأثر: تأثر این است که آیات مختلف در قلب انسان تأثیرات متفاوت به جا بگذارند مثلاً آیه رحمت و مغفرت انسان را امیدوار کند و آیه عذاب حال خوف و هراس به او دهد.

۹ - ترقی: ترقی این است که انسان آن قدر پرواز کند که کلام را از خدا بشنود نه از خودش.

توضیح اینکه: قرائت قرآن سه درجه دارد:

اول آنکه: بنده فرض کند قرآن را در مقابل خدا می‌خواند و خداوند به او می‌نگرد و صدایش را می‌شنود، در این تقدیر بنده حالت سؤال و تملق و تضرع و زاری دارد. دوم اینکه: با قلبش مشاهده کند که پروردگارش با الطافش با او سخن می‌گوید و به انعام و احسانش با او مناجات می‌کند در این تقدیر مقام و موقعیت بنده حیاء و تعظیم و گوش فرا دادن و دقت کردن است. سوم اینکه: در کلام متکلم را ببیند و در کلمات آن، صفات او را، در این هنگام بنده نه خود را می‌بیند نه قرائتش را و نه تعلق نعمت‌ها را از آن جهت که او مورد نعمت است (۱۴۷) بلکه تمامی همش مصروف متکلم است و فکرش متوقف بر او، گویی که غرق تماشای اوست و از غیر او بریده است.

مرحله سوم قرائت است از درجات مقربین، و دو مرحله قبل از آن، از درجات اصحاب یمین و غیر آن درجه غافلین است.

امام صادق (علیه السلام) در کلامی اشاره به درجه سوم که عالی‌ترین درجه است کرده می‌فرماید: به خدا قسم خدا در قرآنش برای مخلوق تجلی کرده ولی آنها نمی‌بینند.

۱۰ - تبری: تبری آن است که از قوه و قدرت خود و توجه نمودن به خود با دیده رضا و عین تزکیه بیزاری جوید پس چون آیات وعده و آیات مدح صالحین را می‌خواند خود را نبیند بلکه در آن مقام صاحبان یقین و صدیقین را مشاهده کند، و شوق آن داشته باشد که خدایش به آنها ملحق کند و هنگامی که آیات غضب و آیات نکوهش گناهکاران را می‌خواند به خود توجه کند و فرض کند که او مخاطب است.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در خطبه همام که در آن متقین را توصیف می‌کند به همین مطلب اشاره کرده می‌فرماید: و چون به آیه‌ای که متضمن تخویف است می‌رسند گوش قلبشان را به آن می‌دارند و می‌پندارند که زفیر جهنم در گوشه‌هایشان صدا می‌کند.

هنگامی که بنده‌ای در قرائت خود را تقصیرکار ببیند این حالتش سبب قرب خدا می‌شود و چون آیات رحمت را تلاوت کند حال مزده به او دست می‌دهد و صورت بهشت برای او واضح شده به آن می‌نگرد گوئی که عیناً آن را می‌بیند؛ و اگر ترس بر او غلبه کند آتش برایش منکشف می‌شود تا اینکه انواع عذاب آن را می‌بیند و به همین ترتیب به هر آیه‌ای در هر موضوعی می‌رسد حالی مناسب با آن پیدا می‌کند.